



نشر مجدد

برگرفته از آرشیو نشرات حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

به قدرت رسیدن دوباره طالبان

در افغانستان

و بازی‌های پشت پرده اشغال‌گران امریکایی

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

28 اسد 1400 - 19 آگست 2021

www.cmpa.io

sholajawid2@hotmail.com | sholajawid@cmpa.io

عناوین مندرج

1. اعلامیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در مورد سقوط و فروپاشی رژیم پوشالی و وظایف عاجل مبارزاتی ما .. 3
2. به قدرت رسیدن دوباره طالبان در افغانستان و بازی های پشت پرده اشغالگران امریکایی: قسمت اول 5
3. قسمت دوم: روابط امریکا با طالبان 9
4. قسمت سوم: روابط پاکستان با طالبان 19
5. قسمت چهارم: روابط روسیه با طالبان 24
6. قسمت پنجم: روابط چین با طالبان 28
7. قسمت آخر (ششم): روابط ایران با طالبان 31



اعلامیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان



در مورد سقوط و فروپاشی رژیم پوشالی و وظایف عاجل مبارزاتی ما

اشغالگران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغالگر امریکا در ظرف بیست سال یک تریلیون دالر امریکایی برای بازسازی ارتش پوشالی هزینه نمود، اما این ارتش پوشالی بطور ناگهانی و سریع از هم فروپاشید. سقوط شگفت انگیز رژیم پوشالی جهانیان را متحیر ساخت. برای فروپاشی سریع رژیم پوشالی کشورهای منطقه و بخصوص امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین نیز نقش داشتند. با آن هم اشغالگران امریکایی با پیاده نمودن هفت هزار نیروی تازه نفس به افغانستان می خواهد تا رژیم طالبانی را حسب منافع خود سازمان دهی نماید. زیرا امریکایی ها بخوبی آگاه اند که امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین از منافع خود در افغانستان دست بردار نیستند. اعلان عدم تخلیه سفارت های روسیه و چین از افغانستان و حمایت دو کشور از طالبان زنگ خطری بر امپریالیزم اشغالگر امریکا است. لذا اشغالگران امریکایی نقش اساسی در بازسازی رژیم طالبانی بازی خواهد نمود.

بر مبنای همین دلیل بود که نیروهای نظامی تازه نفس اشغالگران امریکایی از ورود طالبان به کابل نه تنها جلوگیری نکرد، بل که برای ورود طالبان به ارگ به آن ها کمک نمود. بر این اساس بعد از بیست سال بیرق سفید طالبان دوباره بر فراز کشور به اهتزاز در آمد. بیست سال قبل اشغالگران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغالگر امریکا، زیر نام فریبنده "مبارزه با تروریسم" و "آزادی زنان از قید اسارت طالبان" به افغانستان تجاوز نمودند و با سقوط "امارت اسلامی"، افغانستان را اشغال نمودند.

هم زمان با اشغال کشور نیروهای مائوئیست در یک اطلاعیه زیر عنوان «لویه جرگه اضطراری» یا نمایش مضحکه آمیز امپریالیست های متجاوز و مرتجعین دست نشانده شان» به تاریخ اول سرطان 1381 (22 / 6 / 2002) اشغال کشور را محکوم نموده و اهداف شوم اشغالگران امپریالیست را افشا نمودند.

تسلیم شدگان و تسلیم طلبان وطنی این تجاوز را به فال نیک گرفته و با ابراز خرسندی از اشغالگران امپریالیست و "سازمان ملل متحد" اظهار سپاس و تشکر نموده و اشغال کشور را «طلیعه امید بر چشمان اشکبار ملت زخمی افغانستان» خواندند و با پر رویی تمام اعلان نمودند: «حال که بساط توحش طالبی و لانه های اصلی فساد تروریسم لجام گسیخته از دامان مادر وطن بر چیده شده و طلایع امید بر چشمان اشکبار ملت زخمی افغانستان در حال دمیدن است. جریانات اصیل ملی و مترقی با داشتن چنین پشتوانه عظیم تاریخی و در آمیزی آن با گرایش عمومی مردم مسلمان ما می توانند دروازه های خوشبختی، رفاه، پیشرفت و رهایی را یکی پس از دیگری بگشایند.» و برای به انقیاد کشاندن هر چه بیش تر مردم زحمت کش کشور کتاب "الگوی دموکراسی امریکایی..." را به رشته تحریر در آوردند و به توجیه تزه های تسلیم طلبانه شان پرداختند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با صراحت اعلان نمود که طرح موضوع بدین گونه تسلیم شدن به اشغالگران امپریالیست و یک خیانت ملی است. ما این را بیان نمودیم که اشغالگران امپریالیست بر خائن ترین، قرون وسطا ترین و میهن فروش ترین افراد متکی است و در اصل بزرگ ترین تروریست در سطح جهان امپریالیست ها اند که روابط تنگاتنگ با تروریسم بین المللی دارند. اما تسلیم طلبان تلاش دارند تا امپریالیست های اشغالگر که بانی تروریسم اند، ضد تروریسم جا بزنند.

تحلیلی که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در مورد امپریالیزم و اشغال کشور نموده بود، یک تحلیل مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی درست و اصولی بوده و بعد از بیست سال به واقعیت پیوست، و عملاً نشان داد که شعار "مبارزه با تروریسم" و "آزادی زنان از چنگال طالبان" که از طرف اشغالگران و رژیم دست نشانده طرح گردیده، یک شعار پوچ و میان تهی بیش نبوده و فقط بر روی اشغال کشور پرده ساتری کشیده بود.

امپریالیزم اشغالگر امریکا زیر نام این شعارهای فریبنده می خواست که هژمونی خویش را بر جهان و به خصوص آسیای میانه، خاور میانه و جنوب آسیا تحمیل نماید. یانکی ها با جاه طلبی جنگی شان می خواستند که از طریق افغانستان، منطقه را که جایگاه خاص استراتژی یک داشت کنترل نمایند، که با سر بلند نمودن رقبای استراتژی یک خود (روسیه و چین) موفقیت چندانی حاصل نکردند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان همیشه تاکید بر آن داشت که هرگاه منافع اشغالگران امپریالیست و بخصوص اشغالگران امریکایی تقاضا نماید حاضر اند که از خیر تمام شعارهایشان بگذرند و تمامی دست پروردگان و اجیران دیروزی و امروزی خود را زیر یک چتر تحت لوای به اصطلاح حکومت همه شمول اسلامی جمع نمایند.

بازی های پشت پرده امپریالیزم امریکا بخوبی بیان گر آنست که می خواهد منافع خویش را در منطقه از طریق طالبان تأمین نماید. به همین علت نتوانست رژیم پوشالی را از سقوط حتمی نجات دهد. زیرا آگاه بود که امپریالیزم روسیه، سوسیال امپریالیزم چین، ایران و پاکستان به حمایت از طالبان پرداخته اند و در پی سقوط رژیم پوشالی اند. سقوط شهرها این مطلب را تداعی می نمود. لذا امپریالیزم اشغال گر امریکایی، طالبان را برای رسیدن به ارگ ریاست جمهوری کمک نمود.

زمانی که طالبان به سوسیال امپریالیزم چین و امپریالیزم روسیه نزدیک شدند و امپریالیزم امریکا نیز در جنگ افغانستان از لحاظ نظامی به بن بست خورده بود، برای تأمین منافع خود در منطقه چاره ای جز سازش با طالبان را نداشت. همین پالیسی ارتجاعی امپریالیزم امریکا بود که در ظرف چند روز به سقوط رژیم دست نشانده منجر گردید.

بیست سال اشغال کشور به خوبی نشان داده که تسلیم شدگان و تسلیم طلبان در حد توان توانسته اند در خدمت اشغال گران امپریالیست و رژیم پوشالی قرار داشته باشند.

یکی از مشکلات جدی بر سر راه برپایی و پیش برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، همین حرکت و عمل کرد تسلیم شدگان و تسلیم طلبان به اصطلاح جنبش چپ بخصوص "سازمان رهایی افغانستان" و "ساما" بوده و می باشد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان انتظار دارد تا هر دو تشکیل، گذشته شان را بصورت درست، علمی و منطقی بررسی نموده و با آن برخورد انتقادی نمایند، و در راه وحدت جنبش مائوئیستی کشور مفید واقع شوند.

در تعاملات و معامله گری میان اشغال گران امریکایی با طالبان و مرتجعین از یک طرف حالت اشغال کشور در سطح خفیف تری پابرجا خواهد ماند و تحمیل شریعت اسلامی رژیم در افغانستان غلیظ تر از قبل خواهد گردید و از طرف دیگر صلح سرتاسری در افغانستان بعید به نظر می رسد. امپریالیست های اشغال گر بعد از سقوط رژیم دست نشانده شان، تلاش می ورزند تا تمامی نیروهای زوال یابنده و قرون وسطایی را زیر نام "حاکمیت همه شمول" یک جا نمایند.

اعتقاد ما این است که با روی کار آمدن رژیم پسا توافق ("رژیم فراگیر") که در آن نقش اساسی را طالبان خواهند داشت، صلحی بر مبنای منافع علیای توده های زحمت کش افغانستان و استقلال کشور در کار نخواهد بود، و وظیفه عاجل مبارزاتی ما ایجاد می نماید که برای سرنوشتی کامل رژیم دست نشانده و بیرون راندن حامیان امپریالیستی شان با جدیت به مبارزه و تلاش خود ادامه دهیم.

با فروپاشی رژیم پوشالی اشرف غنی، دقیقاً که جا به جایی در تضاد عمده به وجود آمده است. بناءً ما باید به استقبال اوضاع جدید رفته و روی کردهای مبارزاتی خود را طبق این تحول عیار سازیم.

در شرایط مبارزاتی عاجل کنونی، وظیفه عاجل و فوری مبارزاتی را نباید از نظر دور داشته باشیم. وظیفه عاجل مبارزاتی ما در شرایط کنونی عبارت از افشاگری وسیع جنگ استخباراتی اشغال گران امپریالیست امریکایی و کشورهای منطقه بشمول روسیه و چین و رژیم دست نشانده پسا توافق یعنی رژیم به اصطلاح فراگیری که امپریالیست ها در تلاش ایجاد آنند، می باشد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از تمامی مائوئیست ها و نیروهای ملی - دموکرات و انقلابی افغانستان می خواهد که نیاز عاجل مبارزاتی کنونی را درک نموده و در جهت وحدت همه مائوئیست ها و تمامی نیروهای ملی - دموکرات و انقلابی گام به جلو گذارند. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تمام مساعی خود را در این راه بکار خواهد برد.

زنده باد وحدت همه نیروهای مائوئیست و تمامی نیروهای ملی - دموکرات و انقلابی کشور

به پیش در راه برپایی و پیش برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

28 اسد 1400 - 19 آگست 2021

www.cmpa.io

sholajawid2@hotmail.com

به قدرت رسیدن دوباره طالبان

در افغانستان

و بازی های پشت پرده اشغالگران امریکایی

قسمت اول



زمانی که در سال 1395 خورشیدی شهر قندوز از کنترل اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده خارج شد و چندین مرکز ولایات دیگر نیز در معرض خارج شدن از کنترل اشغالگران و رژیم پوشالی قرار گرفت، اشغالگران امپریالیست امریکایی و رژیم پوشالی به سختی توانستند کنترل شهر قندوز را دوباره به دست بگیرند.

قبل از این که شهر قندوز از کنترل اشغالگران و رژیم پوشالی خارج گردد، بارها مقامات عالی رتبه دولتی امریکا به صراحت بیان نمودند که جنگ در افغانستان راه حل ندارد و سیاست جنگی شان در این کشور به بن بست رسیده است، آن ها امیدوار بودند که با "حمایت قاطع" از رژیم پوشالی و

افزایش نیروهای چند هزار نفری شان بتوانند این بن بست را بشکنند، اما اوضاع و شرایط جنگی حسب میل اشغالگران پیش نرفت و جنگ از شدت بیش تری برخوردار گردید و طالبان مناطق بیش تری را تصرف نمودند. شعله جاوید وضعیت جنگی و بن بست اشغالگران و رژیم پوشالی را در همان زمان چنین پیش بینی نموده بود:

«می توان پیش بین بود که اگر تا ختم فصل جنگ سال نو، قوای پوشالی رژیم نتوانند بن بست موجود در میدان جنگ را بشکنانند یا حداقل نشانه های روشنی از شکست بن بست موجود را رقم زنند، امپریالیست های امریکایی اجباراً در موقعیتی قرار خواهند گرفت که در مورد افزایش بیش تر قوای اشغال گرشان در افغانستان فکر نمایند. بنابراین فعلاً کشور شاهد تخفیف و فروکش جنگ نخواهد بود، چه رسد به "صلح" و حتی آغاز جدی مذاکرات برای "صلح" میان اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی از یک طرف و مقاومت ارتجاعی جنگی مذهبی طالبان از طرف دیگر.» (برای معلومات بیش تر به شماره سیزدهم شعله جاوید دور چهارم مراجعه نمایید).

گرچه اشغالگران امپریالیست نیروی نظامی خود را از 14000 نفر به 19000 نفر افزایش دادند، اما قادر به سرکوب طالبان نگردیدند، بل که فقط توانستند که "حمایت قاطع" رژیم پوشالی را پر رنگ تر نمایند.

زمانی که اشغالگران امپریالیست از افزایش قوای مسلح نتیجه مطلوبی بدست نیاوردند و متوجه شدند که اگر تا کنون ولسوالی ها میان شان دست به دست می گردید، اکنون این وضعیت تغییر نموده و در حال گذار دست به دست ولایات است، این از یک طرف و از طرف دیگر نزدیکی طالبان به امپریالیسم روس و سوسیال امپریالیسم چین، امپریالیست های امریکایی را وادار نمود تا سیاست شان را در مورد طالبان تغییر دهند و به فکر گرد آوری تمام نیروهای قبلاً ساخته و پرداخته خود شان یعنی جهادی ها، بروکرات ها، تکنوکرات ها و طالبان در یک چهار چوب واحد سیاسی گردند. همین وضعیت سبب شد که امپریالیسم اشغالگر امریکا بدون شرکت رژیم دست نشانده باب مذاکرات را با طالبان آغاز نماید. بعد از چندین دور مذاکرات بین اشغالگران امریکایی و طالبان، طرفین آماده امضاء "توافق نامه صلح" گردیدند و بالاخره این توافق نامه به تاریخ 10 حوت 1398 خورشیدی (29 فبروری 2020 میلادی) به امضاء رسید.

بعد از امضاء این توافق‌نامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با صراحت اعلام نمود که: «این نمایشات مضحک امپریالیستی - ارتجاعی نمی‌تواند به سرعت و فوریت جامه عمل بپوشد. بل که بر درد و رنج توده‌های زحمت‌کش افغانستان خواهد افزود و حداقل چند سال دیگر حالت جنگی به شکل تقابل - تباری میان رژیم دست‌نشانده و طالبان به عنوان یک جنگ داخلی ارتجاعی همراه با مداخلات اشغال‌گران ادامه خواهد یافت. یا به عبارت دیگر امضای توافق‌نامه به معنای ختم جنگ داخلی ارتجاعی و هم‌چنین پایان کامل حالت مستعمراتی کشور نخواهد بود» (برای معلومات بیشتر در این مورد به شماره 24 شعله جاوید دور چهارم مراجعه کنید).

تاریخ کشور دقیقاً نشان داد که نمایشات مضحک امپریالیستی - ارتجاعی با امضاء "توافق‌نامه صلح" نتوانست به سرعت و فوریت جامعه عمل بپوشد و مدت یک و نیم سال جنگ داخلی - ارتجاعی میان رژیم پوشالی و طالبان ادامه یافت و خسارات هنگفتی از لحاظ جانی و مالی بر توده‌های ستم‌دیده کشور وارد نمود.

امپریالیسم اشغال‌گر امریکا ضمن امضاء "توافق‌نامه صلح" اعلامیه مشترکی با رژیم دست‌نشانده تحت عنوان «اعلامیه مشترک جمهوری اسلامی افغانستان و ایالات متحده امریکا» نیز به امضاء رساند. در این اعلامیه گفته شده است که:

« ایالات متحده امریکا مجدداً تعهد می‌کند که سالانه منابع مالی را برای حمایت از آموزش، تجهیز، ارائه مشورت‌ها و پای‌داری نیروهای امنیتی و دفاعی افغان جست‌وجو نماید تا افغانستان بتواند به صورت مستقلانه امنیت خویش را تأمین نموده و علیه تهدیدات داخلی و خارجی از خود دفاع کند.»

در "توافق‌نامه امنیتی میان رژیم دست‌نشانده و امریکا" اشغال‌گران امریکایی متعهد گردیدند که سالانه مبلغ پنج میلیارد دلار امریکایی برای آموزش و تجهیزات نیروهای نظامی رژیم پوشالی بپردازند.

حمایت مالی که در "اعلامیه مشترک جمهوری اسلامی افغانستان و ایالات متحده امریکا" قید گردیده همان مبلغ پنج میلیارد دلار امریکایی است که تا سال 2024 میلادی ادامه دارد و ممکن تا سال 2034 میلادی نیز تمدید گردد.

در صفحه دوم «اعلامیه مشترک جمهوری اسلامی افغانستان و ایالات متحده امریکا» یک بار دیگر بر موافقت‌نامه‌های امنیتی میان رژیم پوشالی و اشغال‌گران امریکایی تأکید گردیده است:

« ایالات متحده تعهد می‌نماید که در مطابقت با تعهدات موجود در چارچوب موافقت‌نامه‌های امنیتی بین دو کشور از نیروهای امنیتی و دفاعی و نهادهای حکومتی افغانستان حمایت نماید. این حمایت‌ها شامل ارتقای توانایی و ظرفیت نیروهای امنیتی و دفاعی افغانستان برای پیش‌گیری و دفع تهدیدات داخلی و بیرونی می‌شود. این تعهد شامل حمایت از قوای امنیتی و دفاعی افغانستان برای جلوگیری استفاده القاعده، داعش - شاخه خراسان، و سایر افراط و گروه‌های تروریستی بین‌المللی علیه ایالات متحده و متحدین آن، می‌باشد.»

مردمان کشور به خوبی آگاه اند که "توافق‌نامه امنیتی میان رژیم پوشالی و ایالات متحده امریکا" شبیه "توافق‌نامه گندمک و دیورند" می‌باشد که میان امیران دست‌نشانده انگلیس و استعمارگران انگلیسی قبل از جنگ استقلال است.

طالبان توافق‌نامه صلحی که با اشغال‌گران امریکایی امضاء نمودند، "توافق‌نامه امنیتی میان رژیم پوشالی و اشغال‌گران امریکایی" را با سکوت پذیرفتند. زیرا طالبان می‌دانند که بعد از به دست آوردن قدرت سیاسی به حمایت مالی پنج میلیارد دلار امریکایی ضرورت دارند. و بدون حمایت امریکا و متحدینش نمی‌تواند به حیات سیاسی اش ادامه دهد.

در "توافق‌نامه صلح میان طالبان و امریکایی‌ها" صریحاً بیان گردیده که امریکایی‌ها حق نظارت از تطبیق "توافق‌نامه صلح میان طالبان و امریکا" را در مناطق تحت کنترل طالبان دارد. و در ضمن روابط میان ایالات متحده امریکا و طالبان نه تنها قبل از تشکیل حکومت اسلامی پسا توافق، بل که از ایجاد این دولت مثبت خواهد بود. طالبان هرگز از "توافق‌نامه صلح" با امریکایی‌ها عدول نخواهند کرد، بل که بطور ضمنی "توافق‌نامه امنیتی میان رژیم دست‌نشانده و ایالات متحده امریکا" و "اعلامیه مشترک جمهوری اسلامی افغانستان و ایالات متحده امریکا" را به رسمیت خواهد شناخت.

همان طوری که استعمارگران انگلیسی در ظرف هشتاد سال اشغال افغانستان نیازی به نیروی نظامی به استثنای سه جنگ افغان - انگلیس، در افغانستان نداشتند و فقط افغانستان را طبق قراردادهای تحمیلی و اسارت بار تحت کنترل گرفته بودند، امپریالیزم امریکا نیز بعد از سقوط و فروپاشی رژیم پوشالی و به قدرت رسیدن طالبان از این روش استفاده خواهد نمود.

زمانی که اشغالگران امریکایی از لحاظ نظامی در افغانستان به بن بست خوردند و دانستند که امکان پیروزی از طریق جنگ برای شان میسر نیست، با حيله و نیرنگ به طرفند دیگری (مذاکرات رویاروی با طالبان) متکی شدند. امپریالیزم اشغالگر امریکا در ابتدای مذاکرات و بعد از امضاء "توافق نامه صلح" با طالبان روی یک دولت پسا توافق که متشکل از تمامی دست پروردگان دیروزی و امروزی شان، تکنوکرات های آمده از غرب بشمول تسلیم شدگان به اصطلاح چپ پا فشاری داشتند. بعد از گذشت زمان و تماس های مکرر دیپلومات های بلند پایه امریکایی با طالبان در قطر به این نتیجه رسیدند که از خیر دولت "همه شمول" بگذرند و دولت را دو دسته به طالبان تسلیم نمایند.

در حالی که جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه امریکایی ها که تحت عنوان "مبارزه با تروریسم" و "آزادی زنان از چنگال طالبان" آغاز یافته بود مبتنی بر گسترش حوزه نفوذ امریکا در آسیای میانه، خاور میانه، خاور دور و شبه قاره هند بود. امریکا با اشغال نظامی افغانستان و بستن توافق نامه های اسارت بار با رژیم دست نشانده خواهان حضور نظامی دائمی در افغانستان بود، زیرا افغانستان در مرزهای کشورهای آسیای میانه، چین، پاکستان و ایران قرار داشته و از موقعیت استراتژیک خوبی برای کنترل کشورهای منطقه به خصوص چین و روسیه برخوردار است. دولت امریکا از شعار "مبارزه با تروریسم" استفاده نمود تا پایگاه های نظامی خود را در کشورهای آسیای میانه ایجاد نماید.

بناءً اشغالگران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم اشغالگر امریکا نه تنها در ظرف بیست سال جنگ های تحمیلی اشغالگران به خواست شان نرسیدند، بل که به شکست مفتضحانه ای در افغانستان رو به رو گردیدند، لذا ترجیح دادند تا دولت را به طالبان تسلیم و نیروهای شان را از افغانستان بیرون نمایند.

بناءً اشغالگران امریکایی هرگونه توجیه تاکتیکی و یا استراتژی که بخواهند از این معامله گری بنمایند در حقیقت امر خروج نیروهای اشغالگر از افغانستان نشانه شکست مفتضحانه امریکا و ناتو از لحاظ نظامی در افغانستان می باشد.

در سقوط و فروپاشی رژیم دست نشانده اشرف غنی بدون شک که روسیه، چین، ایران، پاکستان و به گمان اغلب ترکیه دست داشتند، اما نقش اساسی را در فروپاشی و سقوط رژیم پوشالی و تسلیم آن به طالبان اشغالگران امریکایی بازی نمودند.

تغییر و شرایط اوضاع کنونی اکثریت روشنفکران را بهت زده نموده و در یک سردرگمی و ابهام فرو برده است. به همین علت از تحلیل اوضاع کنونی عاجز مانده اند. بسیاری از آنها معتقدند که پاکستان نقش اصلی در فروپاشی رژیم بازی نموده و برخی دیگری به این باور اند که با فروپاشی رژیم پوشالی و قدرت گیری طالبان حالت مستعمراتی - افغانستان پایان یافته و افغانستان به یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودالی تبدیل گردیده است.

بر همه کس واضح و روشن است که کشورهای زیر سلطه مانند پاکستان و ایران هیچ گاه دارای هویت مستقل نبوده و نمی توانند کاری خلاف میل امپریالیزم انجام دهند، بناءً تمام بازی های ایران و پاکستان در طول چند دهه گذشته در خدمت منافع امپریالیزم قرار داشته است.

قبل از سقوط کامل ولسوالی های ولایت کابل بدست طالبان، در حدود سه هزار نیروی نظامی امریکایی به تاریخ 24 اسد در میدان هوایی کابل پیاده شدند و به تاریخ 25 اسد، 2800 نیروی نظامی دیگرشان به آنها ملحق گردیدند. گرچه ظاهراً بایدن اعلان نمود که این نیروها به خاطر بیرون نمودن مصئون نیروهای نظامی و دیپلومات های امریکایی است، اما این نیروها در اولین اقدام کنترل ارگ ریاست جمهوری را بدست گرفته و تمام پولیس پی پی اس (PPS) ارگ را خلع سلاح نموده و بعداً اشرف غنی را از ارگ ریاست جمهوری به سفارت امریکا انتقال دادند و سپس از سفارت امریکا به میدان هوایی بین المللی کابل منتقل و فرار وی را از کشور زمینه سازی کرده و طالبان را بدون درگیری به طور مسالمت آمیز وارد کابل نمودند و ارگ ریاست جمهوری را به ایشان تسلیم کردند، و به این ترتیب به جای ارتجاع به اصطلاح مدرن غربی ارتجاع طالبانی جایگزین گردید.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان معتقد است که با تسلیم نمودن قدرت سیاسی به طالبان و بیرون شدن نیروهای نظامی و غیر نظامی اشغالگران از افغانستان، حالت مستعمراتی کشور تغییر نکرده، بل که شکل آن خفیف تر گردیده است. تا زمانی که توافق نامه های اسارت بار

تحمیلی میان اشغالگران امریکایی و رژیم پوشالی که شبیه توافق‌نامه‌های ننگین "گندمک و دیورند" می‌باشد پا بر جا باقی بماند حالت مستعمراتی کشور به شکل دوران استعماری انگلیس حفظ خواهد گردید. اعتقاد ما این است که با قدرت‌گیری طالبان جا به جایی در تضادها بوجود آمده است. به این معنی که تضاد میان خلق‌های افغانستان و طالبان و حامیان اشغال‌گروان و هم چنین اشغال‌گران مرتجع داعشی تضاد عمده و تضاد میان خلق‌های افغانستان و جبهه مقاومت که متشکل از عناصر خائن و میهن فروش رژیم اشرف غنی است تضاد غیر عمده خواهد بود. مبارزه علیه این تضاد غیر عمده باید در تابعیت از تضاد عمده به پیش برده شود.

امروز تعدادی از تسلیم شدگان و تسلیم طلبان و به اصطلاح روشنفکران جامعه مدنی به این باور اند که امریکا به دولت غنی و خلق افغانستان خیانت نمود و آن‌ها را در مقابل طالبان تنها گذاشت!؟

این مضحک‌ترین استدلالی است که از زبان چنین کسانی بیرون می‌شود. آیا برای امپریالیست‌ها خدمت به خلق معنی دارد؟ با جرات باید گفت که نه! زیرا برای امپریالیزم جز منافع شان چیز دیگری معنا و مفهومی ندارد. ما معتقدیم که امپریالیزم هرگز «بودائیان نیکو صفت نخواهد شد» و هرگز با خلق‌ها "دوست" نمی‌گردد. زمانی که آن‌ها به افغانستان حمله کردند و آن را به اشغال خود در آوردند دشمنی خود را صریحاً با خلق افغانستان اعلان نمودند. هر گاه منافع امپریالیزم تقاضا نماید حاضر است تا بهترین نوکر خود را نیز فدای منافع خود نماید. این موضوع را در افغانستان در ظرف 4 دهه گذشته بخوبی مشاهده نمودیم که سوسیال امپریالیزم شوروی چگونه نوکران خود را فدای منافعش نمود و به همین ترتیب امپریالیزم امریکا.

در وضعیت کنونی تضاد ذات البینی امپریالیستی در افغانستان میان امپریالیزم اشغال‌گر امریکا و متحدانش از یک سو و امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین از سوی دیگر به شدت در جریان است. چیزی که برای امپریالیست‌های امریکایی ارجحیت دارد منافع هژمونی طلبی اش در افغانستان و منطقه می‌باشد.

برای این که وضعیت کنونی بهتر توضیح و تشریح گردد، باید که مطالب ذیل بصورت درست، علمی و دیالکتیکی تحلیل و بررسی گردد.

1. روابط امپریالیزم امریکا با طالبان.

2. روابط پاکستان با طالبان.

3. روابط چین و روسیه با طالبان

و

4. روابط ایران با طالبان.

ما هر چهار موضوع مطروحه فوق را در قسمت‌های بعدی به خوبی خواهیم شکافت.

به قدرت رسیدن دوباره طالبان

در افغانستان

و بازی های پشت پرده اشغالگران امریکایی

قسمت دوم: روابط امریکا با طالبان



برای دانستن روابط امریکا با طالبان قبل از همه ضرور است که سری به روابط امریکا با بنیادگرایی اسلامی بزنیم، و بدانیم که چرا و چگونه ایالات متحده امریکا با بنیادگرایی اسلامی رابطه برقرار نموده است. شناخت این مساله حیاتی است، زیرا در ظرف هفت دهه اخیر ایالات متحده امریکا گاه بصورت پنهان و گاه آشکار از بنیادگرایی اسلامی حمایت نموده و پیوند تنگاتنگ با این بنیادگرایی داشته است. ایالات متحده امریکا برای ایجاد امپراتوری خود با تکیه بر اسلام سیاسی کوشیده تا بنیادگرایی اسلامی را توأم با تروریزم رشد دهد.

بعد از جنگ جهانی دوم و دوران جنگ سرد امریکا نه تنها اتحاد جماهیر شوروی، بل که رهبران کشورهای خاور میانه، آسیا و شمال افریقا که تمایل به ناسیونالیسم، سکولاریزم و سوسیالیسم داشتند، از جمال ناصر

گرفته تا دکتر مصدق را به عنوان دشمن محسوب می نمود. در این زمان بود که ایالات متحده امریکا، بنیادگرایی اسلامی که در حال ظهور بود برای پیش برد استراتژی امپراتوری خود مفید دانست و به تقویت آن پرداخت. در گام نخست "اخوان المسلمین" مصر را بهترین گزینه برای مانع رشد فزاینده جمال ناصر یافت و به تعقیب آن "فداییان اسلام" در ایران را بعنوان یک گروه افراطی مذهبی در مقابل دکتر مصدق علم نمود و به حمایت مالی بنیادگرایان اسلامی در کشورهای عربی و ایران پرداخت. از دهه پنجاه میلادی به این طرف ایالات متحده امریکا و بریتانیا از بنیادگرایان اسلامی بعنوان سدی در مقابل شوروی و ناسیونالیسم عربی کار گرفته اند.

دستگاه اطلاعاتی ایالات متحده امریکا (سیا) برای پیش برد اهداف استراتژیکش در خاور میانه، جنوب آسیا و آسیایانه میانه از دستگاه اطلاعاتی پاکستان نیز کار گرفت. سیا نه تنها به آموزش دینی بنیادگرایی می پرداخت، بل که آموزش های چریکی را توأم با آن پیش می برد.

«در جریان جنگ سرد، ونیز پس از آن، سیا با استفاده از دستگاه اطلاعات نظامی پاکستان به عنوان "واسطه" در آموزش مجاهدین نقش مهمی بازی کرد. آموزش چریکی تحت نظر سیا با آموزش های دینی در آمیخته می شد.

دولت های کلنتن و بوش همواره از "پایگاه اسلام مبارز" از جمله القاعده اسامه بن لادن، به عنوان بخشی از دستور کار سیاست خارجی خود پشتیبانی می کردند. روابط میان اسامه بن لادن و دولت کلنتن در بوسنی و کوزوو در پیشینه های کنگره امریکا دارای سندهای فراوانی است» (میشل شوسو دو فسکی - جنگ و جهانی سازی - واقعیت های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 16)

سوسیال امپریالیسم "شوروی" در زمان صدارت داودخان (1955 میلادی) در افغانستان جای پا پیدا نمود. از آن زمان به بعد امپریالیست های غربی همیشه به فکر کوتاه کردن دست "شوروی" ها از افغانستان بودند. در اخیر سلطنت ظاهر شاه با استفاده از فرصت طرح یک کودتا به رهبری میوند وال را ریختند، اما این طرح امپریالیسم غرب از سوی سوسیال امپریالیسم "شوروی" عقیم گذاشته شد، سوسیال امپریالیسم "شوروی" داودخان را با یک کودتا در 26 سرطان 1352 خورشیدی به قدرت رساند.

زمانی که داودخان قدرت را به دست گرفت، طرح کودتای میوندوال را افشاء نمود، در سوم میزان 1352 خورشیدی میوندوال همراه 44 جنرال و تعدادی از نمایندگان پارلمان طرفداران امپریالیزم غرب بازداشت شدند. این حرکت سوسیال امپریالیزم، خشم امپریالیزم غرب را بر انگیخت و به فکر تجهیز و بسیج احوالمسلمین در پاکستان گردید. پاکستان به دستور امریکا در سال 1354 خورشیدی (1975 میلادی) تعدادی از اخوانی های که به پاکستان پناهنده شده بودند با سلاح و پول مجهز نمود و به داخل افغانستان روان نمود. گروههای مسلح اخوانی موفق شدند که پاسگاه های پولیس در پکتیا، ننگرهار و بدخشان را مورد حمله قرار دهند، اما داودخان موفق به درهم کوبیدن قیام اخوانی ها در افغانستان گردید. تعدادی از شورشیان اخوانی کشته و بقیه به پاکستان گریختند تا کودتای 7 ثور 1357 خورشیدی هیچ حرکتی از خود نشان ندادند.

رقابت میان دو بلوک وارسا و ناتو در افغانستان به شدیدترین وجهی ادامه پیدا نمود. این رقابت رژیم داودخان را به بحران شدید دچار نمود. با سرازیر شدن اموال تجارتي دول امپریالیستی صنایع دستی کاملاً تخریب گردید و فابریکه گوگردسازی و چینی سازی به سقوط مواجه گردید. داودخان در سال های 1355 و 1356 خورشیدی به شدیدترین وجه تحت فشار بورژوازی وابسته به امپریالیزم غرب قرار گرفت، طوری که بورژوازی وابسته به امپریالیزم غرب به مدت شش ماه اموال شان را از گمرکات بیرون نکردند، حتی داودخان به کمبود معاشات مامورین خود دچار گردید. این حرکت موجب شد تا داود خان به سمت کشورهای وابسته به غرب مانند ایران، پاکستان، عربستان سعودی و کویت چرخش نماید و رابطه دوستی و تجارتي با آن ها بر قرار نماید. این حرکت داودخان برای سوسیال امپریالیزم "شوروی" خوش آیند بنود و در اولین اقدام کودتای 7 ثور 1357 را سازمان دهی نمود و مزدورنش را در افغانستان به قدرت رساند.

امپریالیزم امریکا و متحدین غربی اش با استفاده از فرصت از همان شب کودتا صبغت الله مجددی که در مدینه بود برای تجدید سازماندهی گروه های اخوانی به پاکستان اعزام نمودند. مجددی با کمک های مالی فراوان عربستان سعودی و امپریالیست های غربی و هم کاری پاکستان و بخصوص آی اس آی به تجدید سازماندهی اخوانی ها پرداخت. «محمد صدیق المجددی افغانی تبار که در آن کشور سیه روز، در سال های دهه 1960 با سیا در ارتباط بود و میراث داران بلافصل او با حمایت سیا، عربستان سعودی، مصر و پاکستان، هسته مرکزی جهاد افغانی ضد شوروی در سال های 1978-1989 پی ریختند» (روبرت دریفوس - بنیاد گرایی مذهبی یا بازی شیطانی - صفحه 98)»

بهره گیری از بنیاد گرایی اسلامی برای فروپاشی امپراتوری "شوروی" در سال 1979 میلادی (1358 خورشیدی) عینیت یافت. امپریالیزم امریکا و متحدینش بطور رسمی توسط بنیادگرایان اسلامی در افغانستان در تدارک جنگ علیه رژیم وابسته به سوسیال امپریالیزم "شوروی" گردیدند.

گلبدین و ربانی بیش از همه مورد اعتماد سیا و آی اس آی قرار داشتند. زیرا هر دوی شان خواهان پیش برد اهداف استراتژییک امریکا تا آن طرف رودخانه آمو بودند. در همین زمان سیاف مورد الطاف عربستان سعودی قرار داشت. با گذشت زمان گلبدین، ربانی و سیاف به عنوان رهبران بنیادگرایان اسلامی به حمایت امپریالیزم امریکا، عربستان سعودی و پاکستان خود را در جنگ افغانستان تثبیت نمودند.

«به گفته برژنسکی "شبکه اسلام مبارز" افغانستان به دست سیا به وجود آمد. "جهاد اسلامی" (یا جنگ مقدس علیه شوروی ها) بخش مکمل ترفند اطلاعاتی سیا می باشد. این جنبش مورد حمایت امریکا و عربستان سعودی بود، و همراه با آن، بخش مهم بودجه از راه تجارت مواد مخدر هلال طلایی* تامین می شد:» (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقیعت های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 35)

امپریالیزم امریکا و متحدین غربی اش بعد از به قدرت رسیدن خمینی در ایران ب فکر کمر بند سبز اسلامی ضد شوروی گردیدند. عربستان سعودی، مصر و پاکستان را به میدان کارزار آسیای میانه کشید. امپریالیزم امریکا با کمک کشورهای عربی رهبران گروه های تروریست اسلامی را از مصر، الجزایر، عربستان سعودی، عراق و دیگر نقاط جهان چون چین و ازبکستان وارد جنگ افغانستان نمودند. سیاف و حکمتیار روابط نزدیک با اسامه بن لادن داشتند. اسامه در سال 1980 به همکاری پاکستان و حمایت امریکا به جنگ افغانستان گام گذاشت، از آن زمان به بعد نامش سر زبان ها افتاد.

امپریالیزم امریکا زیر نام "جهاد مقدس" در افغانستان هزاران تن از بنیادگرایان اسلامی را بر انگیخت و سیل جنگ جویان بنیادگرا از سراسر جهان به افغانستان سرازیر شد.

بنیادگرایان اسلامی که روانه جنگ افغانستان بودند، آموزش‌های تروریستی را تحت رهبری امریکا در کشورهای عربی دیدند. روبرت دریفوس در این مورد چنین می‌گوید:

«یکی از افراد سیا که در زمان جنگ افغانستان، رئیس سیا در پاکستان بوده است می‌گوید: "کشورهای اسلامی درب زندان‌های خود را گشودند و خراب کاران را به افغانستان فرستادند". و نه تنها به افغانستان گسیل شدند که بوسیله نیروهای ویژه ایالات متحده آموزش‌های نظامی دیدند. کول مینویسد: "تا سال 1980 آموزگاران نظامی ایالات متحده برای آموزش مهارت‌های نیروهای ویژه امریکا به مصری‌ها که آن‌ها نیز به نوبه خود آن آموزش‌ها را به داوطلبان کمک مجاهدان افغانستان انتقال میدادند، به مصر رفته بودند.

"آموزش ترور و بمب گذاری اتومبیل‌ها و مواد این‌چنین، راه خود را بسوی داوطلبان عرب باز کرد، همه‌ای آنان سرانجام پیاده نظام القاعده شدند. حتی روش‌های ساده برای ساخت اتومبیل‌های بمب گذاری شده بشیوه افغان‌ها به برخی مجاهدین آموخته شد. استیو کول نوشت: "زیر نظر سازمان امنیت پاکستان، مجاهدین آموزش و مواد منفجره برای اتومبیل‌های بمب گذاری شده و حتی شترهای حامل بمب دریافت می‌کردند تا در حملات شان به شهرهای تحت اشغال شوروی‌ها، برای کشتن سربازان و فرماندهان شوروی بکار گیرند. بیل کسبی (رئیس سیا) باوجود تردید برخی از افراد سیا به این اقدامات صحنه گذارد". البته صرفاً سربازان شوروی از این بمب‌ها آسیب نمی‌دیدند، افراد غیر نظامی نیز آسیب می‌دیدند... بیل کسبی می‌گفت: "ماهیت جنگ خشونت آفرین است. اگر از ترس این‌که یکی فریاد بزند آدمکشی" به تروریست‌ها ضربه نزنیم، این پیوند هیچ‌گاه پایان نخواهد گرفت" بزودی سازمان امنیت پاکستان و سائل منفجره مخفی در اختیار مجاهدان گذاردند بمب‌هایی که بصورت خودکار، ساعت فندک و ضبط صوت در آمده بود. آوار کوتوس می‌پرسد: "آیا میخواستی بمب‌های در شکل دوچرخه در کنار مقر فرماندهی یک افسر پارک شود؟ بله همین‌طور بود چرا که ترس و وحشت می‌آفرید" سینماها و مراکز فرهنگی نیز دیگر اهداف مجاهدان برای بمب گذاری بودند." (بنیادگرایی اسلامی یا بازی شیطانی صفحات 203-204)

سازمان سیا برای درهم شکستن رقیبش (سوسیال امپریالیسم شوروی) هیچ‌گاه پروای مردم بی دفاع افغانستان را نداشت، هر عملیات مورد قبولش بود حتی عملیاتی که وحشت آفرین بود، بشمول عمل انتحاری در سینماها و مراکز فرهنگی را انجام می‌داد.

این بدان معنا نیست که سوسیال امپریالیزم "شوروی" در کشتار مردم بی‌گناه دست کمی از امپریالیزم امریکا و متحدینش داشت.

سیر سعودی تلفات ارتش اشغال‌گر "شوروی" سبب گشت که شوروی‌ها از هر نوع سلاحی کاربگیرد، حتی از سلاح‌های که پروتوکول ژنو در 1925 ممنوع کرده بود. این سلاح‌ها عبارت بود از گاز اعصاب، گاز خردل، گلوله‌های دمدم، ناپالم و باران زرد (باران زرد یک نوع سلاح کیمیاوی کشنده است) هم‌چنین روس‌ها از طریق طیارات و بمب‌های کوچک و ظاهر آبی‌خطر به شکل ساعت، قلم، قوطی کبریت، اسباب و لوازم بازی اطفال پخش می‌نمودند. این بمب‌ها افراد زیادی و بخصوص کودکان را به کام مرگ فرو برد.

سوسیال امپریالیزم "شوروی" بعد از ده سال تجاوز و اشغال‌گری و جنگ تحمیلی خانمان‌سوز بر مردم زحمت‌کش افغانستان با یک موافقت‌نامه با امپریالیزم امریکا در ژنو حاضر به بیرون کشیدن ارتش اشغال‌گرش از افغانستان گردید.

امپریالیزم امریکا و متحدینش با سوسیال امپریالیزم شوروی به این توافق رسیدند که 40 فیصد قدرت متعلق به احزاب جهادی، 40 فیصد متعلق به احزاب "خلق" و پرچم و 20 فیصد آن به شاه و دستیاران شاه متعلق باشد. امپریالیست‌های غربی می‌دانستند که نمی‌توانند نقش روسیه و منافع آن‌را در افغانستان نادیده بگیرند. همان طوری که امروز امپریالیزم روسیه و چین نمی‌توانند که منافع امپریالیزم امریکا را در افغانستان نادیده بگیرند.

با تشکیل دولت جمهوری اسلامی، روسیه عملاً در دولت اسلامی از موقعیت برتر برخوردار بود و این امر مورد توافق مرتجعین وابسته به امپریالیست‌های غربی و متحدین ارتجاعی منطقه‌یی و باداران امپریالیستی شان قرار نداشت. بناءً با تشکیل دولت اسلامی، جنگ‌های ارتجاعی داخلی شعله‌ور گردید.

امپریالیست‌های غربی و بخصوص امپریالیزم امریکا با سرازیر نمودن کمک‌های خویش توانست علاوه بر بنیادگرایان مذهبی متشکل، باورهای سنتی مذهبی واپس‌گرا را نیز در خدمت بگیرد. چنانچه امپریالیزم امریکا در همه کشورهای اسلامی بنیادگرایان مذهبی را مورد حمایت قرار داد، از آن جمله " اخوان المسلمین " در مصر، انجمن حجتیه در ایران، وهابیون در عربستان، حماس و حزب الله در فلسطین و لبنان، مجاهدین در افغانستان...

ایالات متحده امریکا بنیادگرایی اسلامی را در خاورمیانه مؤثرترین شیوه در روند پیاده کردن پروژه امپراطوری خویش یافت. از آغاز نفوذ در منطقه تا دست اندازی‌ها و مداخلات نظامی شان و سرانجام حضور مستقیم نظامی در عراق و افغانستان، همواره بنیادگرایی اسلامی ابزاری در خدمت این هدف بوده است. روبرت دریفوس از قول " چریل بنارد " کارشناس اسلام سیاسی در مؤسسه رند هم‌سر زلمی خلیل زاد، نماینده خاص ایالات متحده امریکا در " پروسه صلح " افغانستان در کابل، می‌نویسد:

« ما در افغانستان گزینشی تعمدی داشتیم. در آغاز همه بر این باور بودیم که هیچ راهی برای شکست دادن شوروی‌ها نیست، بنابراین، آن چه باید می‌کردیم این بود که دیوانه‌ترین آدم‌ها را بجان آن‌ها بیاندازیم. ما دقیقاً میدانستیم که آن‌ها (مجاهدین) چه جور آدم‌های هستند و سازمان‌های شان به چه می‌مانند. به همین دلیل است که امروز در افغانستان رهبران میانه رو وجود ندارد، زیرا به دیوانه‌گان اجازه دادیم همه‌ای آن‌ها را نابود کنند. آن‌ها چپ‌ها را کشتند و میانه‌روها را نیز. » (بنیادگرایی مذهبی یا بازی شیطانی ص 214)

در آن زمان خلیل زاد، کارشناس موسسه رند در 1996 میلادی در مورد طالبان چنین نظر داشت: « طالبان مانند ایران نماینده‌ی بنیادگرایی ضد آمریکایی نیست. بنیادگرایی طالبان با مدل سعودی هم‌خوانی دارد. این گروه آمیزه‌ی بی‌ارزش‌های سنتی پشتو و تفسیر ارتدوکسی از اسلام را تبلیغ می‌کند. » (روبرت دریفوس - بنیادگرایی مذهبی یا بازی شیطانی - صفحه 243)

« دولت کلینتون و یونوکال که ترجیح می‌دادند طالبان را گونه‌ی فرعی البیت حاکم در عربستان سعودی بدانند در آغاز از اعتراضات گروه‌های دفاع از حقوق زنان علیه طالبان به دلیل رفتار نفرت‌انگیزشان در برابر زنان افغانی چشم پوشیدند. یکی از شخصیت‌های وزارت امور خارجه گفت: " جریان طالبان مانند سعودیها با همان ویژگیها پیش خواهد رفت؛ حضور آرامکو، احداث خطوط نفتی، حاکمیت امیران، نبود پارلمان و قوانین شریعت فراوان مشخصه‌ی حکومت طالبان خواهد بود. درست همانند وهابیت سعودی. می‌توانیم با آنها کنار بیاییم. " » (روبرت دریفوس - بنیادگرایی مذهبی یا بازی شیطانی - صفحه 243 و 244)

هدف اصلی امپریالیزم امریکا و متحدین ناتوی‌اش از حمایت بنیادگرایی اسلامی طالبانی افغانستان در گام نخست ایجاد بنیادگرایی اسلامی با مدل عربستان سعودی و در گام ثانی متشنج نمودن کشورهای آسیای میانه و خاور میانه و به همین ترتیب دامن زدن به ناآرامی در کشور همایه غربی افغانستان (ایران) و ساختن دولت‌های مطیع و گوش به فرمان امپریالیزم امریکا در منطقه.

تاریخ افغانستان گواه آنست که با فروریختن امپراتوری سوسیال امپریالیزم "شوروی" نه تنها امپریالیزم امریکا و متحدینش از حمایت بنیادگرایی برای پیش برد پروژه‌های استعماری شان دست نکشیدند، بلکه روز به روز به تقویت آن نیز پرداختند.

افغانستان نه تنها در زمان اشغال کشور توسط سوسیال امپریالیزم "شوروی"، بلکه از سال 1371 خورشیدی (1992 میلادی) در آتش خانه جنگی‌های ارتجاعی احزاب جهادی سوخت. در همین دوران جنگ‌های ارتجاعی داخلی احزاب جهادی شرکت نفتی بریداس ارجنتائینی خواست تا مسیر خط لوله گاز و نفت از مسیر ترکمنستان - افغانستان - پاکستان به هند و از آنجا به اروپا انتقال دهد، این شرکت تأیید جمهوری اسلامی افغانستان تحت رهبری برهان الدین ربانی و حکومت بی نظیر بوتو را نیز گرفته و توافق‌نامه‌ی با هر دو کشور به امضاء رسانده بود. در چنین زمانی بود که شرکت غول پیکر نفتی ایالات متحده امریکا (یونیکال) علیه شرکت بریداس به رقابت برخاست، در این زمان حامد کرزی و خلیل زاد نماینده حقوقی شرکت یونیکال بودند.

در چنین شرایطی بود که ایالات متحده امریکا حسب منافعش دست بکار شد و طالبان را از حجره‌های مدارس دینی پاکستان که در سال 1360 خورشیدی به حمایت سیا و کمک مادی عربستان سعودی تحت نظر سی‌آی‌ای پاکستان ایجاد گردیده بود وارد صحنه سیاسی افغانستان نمود، در آن زمان امپریالیزم امریکا تشخیص داده بود که طالبان بهترین نیروی حاضر و آماده خدمت برایش در افغانستان می‌باشد. به همین علت عربستان سعودی را تشویق به کمک مالی برای مدرسه‌های دینی در پاکستان نمود.

جنگ‌های ارتجاعی خانمانسوز میان طالبان و احزاب جهادی بالاخره منجر به سقوط رژیم ربانی در کابل گردید. امپریالیزم امریکا برای پیاده نمودن اهدافش به این کار بسنده نکرد، برای سقوط حکومت بی نظیر بوتو نیز تلاش نمود تا سرنگونی دولت ربانی و بی نظیر بوتو امکان لغو توافق‌نامه میان شرکت بریداس و دولت ربانی و بی نظیر بوتو نبود. در این زمان ایالات متحده امریکا بصورت غیر مستقیم از طالبان حمایت به عمل می‌آورد، اما کمپنی یونیکال برای پیش برد اهدافش بطور علنی به طالبان کمک می‌نمود. پول و امکانات از طریق حامد کرزی و پدرش در دسترس طالبان قرار می‌گرفت.

امپریالیزم امریکا برای پیش برد اهدافش، پاکستان را تشویق نمود که به طالبان کمک‌های نظامی نماید. پاکستان هم که منتظر چنین روزی بود دست اندرکار شد و طالبان را وارد جنگ داخلی ارتجاعی افغانستان گردانید، افسران نظامی پاکستان از بدو پیدایش "تحریک طالبان" و اولین عملیات شان در سپین بولدک در رهبری فعالیت‌های جنگی و ترکیب نیروهای رزمی آن‌ها سهیم بودند و بصورت عمده از همین کانال‌های سیاسی و نظامی حکومتی و غیر حکومتی پاکستان بود که به تدریج مجاهدین اسلامی عرب و غیر عرب از کشورهای مختلف اسلامی برای حمایت از "طالبان" به افغانستان سرازیر شدند.

نه تنها پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی، بل که جمعیت علمای پاکستان نیز بطور مستقیم در شکل‌دهی طالبان سهم گرفتند و طالبان را مورد حمایت مالی و نظامی قرار دادند.

در همین گیرو داربود که اسامه بن لادن به کمک پاکستان و حمایت غیر مستقیم ایالات متحده امریکا برای بار دوم وارد افغانستان گردید و افغانستان را به پای‌گاه مرکزی تجمع نیروهای خود مبدل نمود، در همین زمان این عمل‌کرد اسامه بن لادن از طرف امریکا و کمپنی‌های نفتی مورد حمایت قرارداشت. حمایت‌های سیاسی، نظامی و مالی مستقیم حاکمیت‌های ارتجاعی پاکستان، امارات متحده، عربستان سعودی، شیوخ خلیج فارس و هم‌چنین حمایت‌های غیر مستقیم امپریالیزم امریکا و امپریالیزم انگلیس از "طالبان" و متحدین آن (اسامه بن لادن) عملاً روز بروز افزایش می‌یافت.

زمانی که رژیم ربانی سقوط نمود و طالبان قدرت را در افغانستان قبضه نمودند، امریکا متیقین بود که طالبان مردمان خشن و تندرو اند، با آن هم به حمایت غیر مستقیم طالبان پرداخت. یکی از دپلمات‌های امریکا صریحاً اظهار نمود که «افغانستان بدل به مستعمره نفتی امریکا می‌شود، سوده‌های کلانی برای غرب وجود دارد، اما مردم سالاری در آن وجود نخواهد داشت. زنان بطور قانونی شکنجه خواهند شد. او گفت: با این قضیه می‌توان کنار آمد» (!؟)

در طول دوران حاکمیت امارت اسلامی طالبان دولت ایالات متحده امریکا یک کلمه در باره توحش امارت اسلامی طالبان سخن نگفت و چشمش را بر روی تمام اعمال و کردار وحشیانه طالبان از قبیل پایمالی بی شرمانه حقوق زنان، بستن مکاتب و حمام‌ها بر روی دختران، اخراج زنان شاغل از سمت‌های دولتی و غیر دولتی، شلاق زدن زنان در ملاء عام، اجباری نمودن دستار برای متعلمین و محصلین ذکور، سنگسار نمودن زنان و بقیه اجرای "قوانین کیفری شریعت" اسلام بست.

برای امپریالیزم امریکا رشد بنیاد گرایی بخاطر فروپاشاندن امپراتوری سوسیال امپریالیزم "شوروی" اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت. برای این مطلب به گفتگوی میشل شوسودوفسکی با برژنسکی مشاور امنیت ملی رئیس جمهور کارتر توجه نمائید:

«سؤال: وقتی شوروی‌ها مداخله خود را چنین توجیه کردند که قصد داشتند با درگیری پنهانی ایالات متحده در افغانستان مبارزه کنند، مردم حرف شان را باور نکردند، در حالی که واقعیت داشت. امروز شما از چیزی متأسف نیستید؟

برژنسکی: متأسف از چه؟ عملیات مخفی طرحی عالی بود. موجب کشیدن شدن روس‌ها به دام افغانستان شد و شما می‌خواهید من از این بابت متأسف باشم؟ روزی که شوروی‌ها رسماً از مرز گذشتند، من به رئیس جمهور کارتر نوشتم، حالا فرصت داریم که به اتحاد شوروی جنگ ویتنامش را عطا کنیم. در واقع، کم و بیش ده سال مسکو ناچار بود جنگی را که برای دولت تحمل‌ناپذیر بود ادامه بدهد، کشمکش‌هایی که سبب دلسردی و در نهایت فروپاشی امپراتوری شوروی شد.

سؤال: و از این هم متاسف نیستید که از بنیادگرایی اسلامی دفاع کرده اید و به تروریست های آینده سلاح و رهنمود داده اید؟

برژنسکی: برای تاریخ جهان چه چیز بیش تر اهمیت دارد؟ طالبان یا فروپاشی امپراتوری شوروی؟ چند مسلمان تحریک شده یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟ «میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 35»

این گفتگو بخوبی نشان می دهد که امریکا به هیچ وجه از رشد بنیادگرایی اسلامی و تجهیز شان متاثر نبوده و نیست، بل که رشد و تجهیزش را برای پیاده نمودن اهداف امپریالیستی اش ضروری می داند.

ایالات متحده امریکا در آن زمان می خواست که با کشیدن لوله گاز از طریق افغانستان از ساخت خط لوله گاز در ایران و کاهش نفوذ روسیه بر ترکمنستان و قزاقستان جلوگیری به عمل آورد.

چنان چه در زمان حاکمیت طالبان و امارت اسلامی شان کاملاً حامی طالبان بود و تروریزم طالبانی را رشد میداد. احمد رشید ژورنالیست پاکستانی در این باره مینویسد:

« در میانه 1994 تا 1996، ایالات متحده امریکا بوسیله متحدانش یعنی پاکستان و عربستان سعودی از طالبان حمایت سیاسی کرد. دلیل واشنگتن برای چنین حمایتی، به زعم او، ماهیت ضد ایرانی، ضد شیعه و هواداری غرب طالبان بود. امریکا که در اندیشه اجرای پروژه یونیکال (پروژه احداث خط لوله ترکمنستان از طریق افغانستان) بود، حمایت خود از طالبان را از 1995 تا 1997 بیش تر نیز کرد.» (طالبان : اسلام ستیزه گر - نفت و بنیادگرایی اسلامی در آسیای میانه - ص 24)

حمایت امریکا از طالبان یک حمایت استراتژیک بود. امپریالیزم امریکا از بنیاد گرایی طالبانی بخاطر کشیدن "کمربند سبز اسلامی" در اطراف روسیه و دست یازیدن به نفت و گاز آسیای میانه حمایت و پشتیبانی می نمود. امپریالیزم امریکا که رقیبش (روسیه) در وضعیت بد قرار داشت ، برای حفظ شکست رقیبش از هر وسیله ای کار می گرفت. عربستان سعودی و پاکستان در زمره بهترین دوستان امریکا بودند، اما چین، روسیه و ایران را از جمله دشمنان امریکا محسوب می گردید. به همین علت بود که در عراق زیر نام "سلاح کشتار جمعی" حمله نمود و به اشغال خود آورد، و افغانستان را زیر نام (مبارزه با تروریزم" و "آزادی زنان از چنگال طالبان قرون وسطایی" مورد حمله قرار داد و اشغال کرد و هر دو کشور را به مستعمره خود تبدیل نمود.

امپریالیزم امریکا زمانی که متیقین گردید که دیگر نمی تواند ساحه نفوذش را توسط طالبان گسترش دهد، این از یک سو و از سوی دیگر امپراتوری "شوروی" از هم فرو ریخت، دولت امریکا حکومت بلا منازعش را تا صد سال آینده اعلام نمود و تصمیم به اشغال افغانستان گرفت. حادثه 11 سپتامبر 2001 بهانه ای برای امپریالیزم امریکا گردید. اسامه بن لادن که تا دیروز به ترین دوست و یاور امریکا بود، مظنون اصلی حمله به برج های دوقلو قلمداد گردید و تروریست قلمداد شد. امریکا در هفتم اکتوبر 2001 از طریق هوا و زمین به افغانستان حمله نمود و افغانستان را به اشغالش در آورد.

امپریالیزم امریکا و بریتانیا در عراق و افغانستان دوگانه عمل نمودند. در عراق حکومت سکولار صدام را بر انداخت و قدرت را تعمداً با یک هدف مشخص، با بنیادگرایان اسلامی عراق سپرد، یعنی دو حزب بنیادگرایان شیعه (مجلس اعلاى اسلامی و حزب الدعوه) را به قدرت رساند. امپریالیزم امریکا به خاطر اهداف شومش حتی حزب الدعوه را در بغل گرفت. در حالی که حزب الدعوه سابقه چهار ساله بمب گذاری، ترور و حملات خشونت آمیز در سال 1980 میلادی به سفارت امریکا در کویت را داشت. و اما در افغانستان زیر شعار "مبارزه با تروریزم" و "آزادی زنان از قید اسارت طالبان" افغانستان را اشغال نمود. اصل هدف امپریالیزم امریکا نه مبارزه با تروریزم بود و نه آزادی زنان، بل که هدف امپریالیزم این بود تا زیر پوشش این نقاب کاذب امپراطوری بزرگ خویش را بر پاداشته و هژمونی خویش را بر جهانیان و بخصوص کشورهای منطقه تحمیل نماید. در حقیقت سیاست امریکا مبتنی است بر حفظ تروریزم نه مبارزه علیه آن. امپریالیزم امریکا از طریق حمایت از بنیادگرایی اسلامی توانست تا در کشورهای خاور میانه جنبش های آزادیبخش را نابود نموده و جنبش های اسلامی بنیاد گرا را جایگزین آن نماید.

« سیاست خارجی امریکا با مهار موج بنیادگرایی هم‌سازی ندارد. در واقع، مطلب کاملاً بر عکس است. اهمیت رشد "اسلام تند رو"، در پی 11 سپتامبر، در خاور میانه و آسیای مرکزی با دستور کار پنهانی واشینگتن سازگاری دارد. این سیاست مرکب است از حفظ تروریسم بین‌المللی نه مبارزه با آن، به منظور بی‌ثبات کردن جوامع ملی و جلوگیری از رسایی جنبش‌های راستین اجتماعی که علیه امپراتوری امریکا هدایت شده‌اند. واشینگتن - از مجرای عملیات پنهانی سیا - حمایت از رشد بنیادگرایی اسلامی را، به ویژه در چین و هند، پی می‌گیرد. در سر تا سر جهان در حال توسعه، رشد بنیادگرایی فرقه‌یی و سازمان‌های دیگری از این دست به تامین منافع امریکا گرایش دارد. این سازمان‌های مختلف و شورش‌های مسلحانه خصوصاً در کشورهای رشد یافته‌اند که نهادهای دولتی آن‌ها زیر فشار اصلاحات اقتصادی تحت حمایت صندوق بین‌المللی پول فروپاشیده است.

کاربرد معجون اقتصادی صندوق بین‌المللی پول اغلب فضایی از کشاکش قومی و اجتماعی پدید می‌آورد که در مقابل، رشد بنیادگرایی و خشونت قومی را باعث می‌شود. این سازمان‌های بنیادگرا سبب براندازی نهادهای غیر مذهبی و جایگزینی آن می‌شود.

بنیادگرایی در کوتاه مدت، اختلافات اجتماعی و قومی پدید می‌آورد و توانایی مردم را در سازمان یافتن علیه امپراتوری امریکا متزلزل می‌سازد. این سازمان‌ها یا جنبش‌ها، مانند طالبان، اغلب "مخالفت با عموسام" را به شیوه دامن می‌زنند که منافع گسترده جغرافیای سیاسی و اقتصادی امریکا را با خطر جدی رو برو نمی‌کند. در این میان، واشینگتن از رشد آن‌ها به عنوان وسیله خلع سلاح جنبش‌های اجتماعی پشتیبانی کرده است، زیرا بیم دارد که قبلاً برتری اقتصادی و سیاسی امریکا را تهدید کنند. (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت‌های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 51)

افغانستان کنونی کاملاً مهر تائید بر گفته "میشل شوسو دوفسکی می‌زند. تاریخ افغانستان از دهه چهل خورشیدی به این طرف بیان‌گر آنست که امپریالیسم و در راس آن امپریالیسم امریکا نه تنها از رشد بنیادگرایی در افغانستان دست نکشیده، بل که به رشد، آموزش و تجهیز نظامی شان نیز پرداخته است. این حرکت امپریالیسم امریکا و متحدینش روز به روز قوس صعودی خود را پیموده است.

امپریالیسم امریکا با رشد بنیادگرایی اسلامی نه تنها به بی‌ثبات کردن جوامع پرداخته است، بل که با رشد این جنبش‌ها جلو جنبش‌های آزادببخش ملی و کمونیستی را نیز سد نموده است.

رشد بنیادگرایی اسلامی در افغانستان از یک سو به اختلافات قومی، منطقه‌یی، لسانی، میلیتی و جنسیتی دامن زده است، و از سوی دیگر با تمویل سازمان‌های تروریستی بنیادگرایی و حمایت این سازمان‌های از طریق "صندوق بین‌المللی پول" نه تنها مفدیتی به زیر ساخت اجتماعی کشور نداشته، بل که زیر ساخت اقتصادی کشور را ویران نموده، و سازمان‌های مذهبی بنیادگرا را جانشین نهادهای غیر مذهبی دولتی نموده است و از رشد جنبش‌های آزادببخش ملی جلوگیری به عمل آورده است. این وضعیت برای تامین منافع امریکا مفید و ضروری است و به هیچ‌وجه امپریالیسم مانع رشد بنیادگرایی نشده و نمی‌شود.

القاعده طالبان که دیروز مورد اعتماد امپریالیسم امریکا و متحدینش قرار داشتند، نه تروریست بودند و نه هم‌زن ستیز، زمانی که منافع امریکا تقاضا نمود تا مستقیماً افغانستان را اشغال نماید، القاعده و طالبان تروریست و قرون وسطایی معرفی گردیدند و از قدرت به زیر کشیده شدند.

زمانی که منافع امپریالیسم امریکا تقاضا نماید حاضر است تا میلیون‌ها دالر را به سازمان‌های بنیادگرا بدهد، و زمانی که منافعش تقاضا نمود به سرکوبش می‌پردازد.

روبرت دریفوس در کتاب "بنیادگرایی مذهبی یا بازی شیطانی می‌نویسد: «هایکل شوئر یکی از مأموران سیا است که در سال‌های آینده مأمور بدام انداختن اسامه بن لادن شد ... هفته نامه الوطن العربی، در زمینه کمک‌های مالی می‌گوید که درمیانه 1979 تا 1989، ششصد میلیون دالر از کانال مؤسسات و بینادهای خیریه شیخ نشین‌های خلیج، بویژه از سوی مؤسسات مالی در عربستان سعودی، کویت، عمان، امارات متحده عربی، بحرین، و قطر به سازمان بن لادن فرستاده شد.»

مسائل فوق بخوبی نشان دهنده آنست که امپریالیزم امریکا وهم پیمانان عربش با کمک های میلیون دالری شان سازمان دهنده اسامه و دیگر باندهای بنیاد گرا بوده اند، در غیر این صورت مشکل بود که این باندها روی پای شان بایستند.

کارزار تجاوزکارانه امپریالیزم امریکا و متحدینش در افغانستان ظاهراً متوجه طالبان و القاعده بود، اما بصورت عمده این تجاوز و وحشی گری علیه خلق ها و ملل تحت ستم افغانستان بود. چنانچه در ظرف بیست سال گذشته ستم امپریالیستی به شدیدترین وجهی بالای توده های زحمت کش اعمال گردید. از زمان تجاوز امپریالیست ها بر افغانستان تا کنون هزارها زن، مرد و کودک توسط بمبها و راکت ها و گلوله های امپریالیستی و رژیم پوشالی کشته شده و صدها هزار از مردمان این مرز و بوم به ولایات دیگر و کشورهای همسایه آواره گردیده اند. وضع آوارگان در داخل افغانستان بشدت وخیم است و امسال ممکن در اثر سرمای شدید زمستان هزاران نفر جان شان را از دست دهند، این وضعیت در آینده نیز ادامه خواهد یافت.

زمانی که برج های دو قلو مورد حمله قرار گرفت، بوش فوراً القاعده را مسئول حمله دانست و اسامه را مظنون اصلی حمله بر برج های دو قلو قلمداد نمود و اسامه و سازمان تحت رهبری اش را تروریست خواند، در حالی که در ظرف بیست سال امپریالیزم امریکا هیچ مدرکی دال بر این که اسامه بن لادن در حمله تروریستی به برج های دو قلو دست داشته نتوانسته ارائه نماید. امپریالیزم امریکا به بهانه عدم تسلیمی اسامه به امریکا افغانستان را مورد تهاجم نظامی قرار داد و تورا بورا را برای بازداشت اسامه زیر و رو نمود. در حالی که اسامه در همان زمان در چنگال امپریالیزم امریکا بود و هر گاه می خواست می توانست به سادگی او را بازداشت نماید. اما او این کار را به خاطر اهداف شومش در خاور میانه و آسیای میانه نکرد. ایم مطلب را از قول میشل شوسو دوفسکی پی می گیریم:

«چند ماه پس از حملات، دونالد رامسفلد، وزیر دفاع، گفت که پیدا کردن اسامه و تحویل او دشوار خواهد بود: «مثل این است که در انبار گاه دنبال سوزن بگردی» اما امریکا پیش از حمله 11 سپتامبر در چندین فرصت، بی هیچ مشکلی، می توانست دستور بازداشت و تحویل او را صادر کند.

دو ماه پیش از 11 سپتامبر، بن لادن، «تحت پیگردترین فراری» امریکا، در بیمارستان امریکایی دویی (امارت متحده عربی) به سبب عفونت مزمن کلیه تحت درمان بود (ر. ک به: متن 1.1) اگر کارگزاران امریکا قصد داشتند اسامه بن لادن را پیش از 11 سپتامبر بازداشت کنند، کار را همان موقع تمام می کردند. اما دیگر بهانه ای برای آغاز عملیات بزرگ نظامی در آسیای مرکزی در دست نداشتند. (میشل شو سودوفسکی - جنگ و جهانی سازی - واقعیت های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 16 و 17)

متن 1.1 که در صفحه 15 همین کتاب درج گردیده است بطور واضح بیان نموده که زمانی بستری بودن بن لادن یک مامور محلی سیا، در بیمارستان با بن لادن دید و بازدید داشته است. در همین متن نیز یاد آوری گردیده که: «در 10 سپتامبر یک روز پیش از حمله های تروریستی 11 سپتامبر به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، اسامه بن لادن در یکی از بیمارستان های نظامی پاکستان تحت دیالیز کلیه قرار گرفت....»

باید یاد آور شد که بیمارستان مستقیماً در حوزه اختیارات نیروهای مسلح پاکستان است که روابط نزدیکی با پنتاگون دارد. مشاوران نظامی امریکایی مستقر در راولپندی با نیروهای مسلح پاکستان هم کاری نزدیکی دارند. برای بازداشت فراری سرشناس امریکا هیچ تلاشی صورت نگرفته بود. با این همه شاید بن لادن به درد کار «بهتر» دیگری می خورد. «همانجا - صفحه 15 و 16)

در واقع باید گفت که جنگ تحمیلی تجاوز کارانه امپریالیزم امریکا در افغانستان زیر نام "مبارزه علیه تروریزم" تنها بهانه بود برای پیاده نمودن مشی تجاوزکارانه و گسترش آن در خاور میانه و آسیای میانه. این سیاست به هیچ وجه علیه بنیادگرایی اسلامی در افغانستان نبود. امپریالیزم امریکا با این بهانه توانست مردمش را فریب بدهد تا حوزه نفوذ خود را نه تنها در خاور میانه و آسیای میانه گسترش دهد، بل که در نظر داشت تا این گسترش را تا شبه قاره هند و خاور دور ادامه دهد.

امپریالیزم امریکا به بهانه "مبارزه علیه تروریزم" به افغانستان تجاوز کرد و آن را اشغال نمود، زیرا افغانستان در مرزهای کشورهای آسیای میانه، چین، پاکستان و ایران دارای موقعیت راهبردی است. به همین علت بود که بوش به بهانه "مبارزه علیه تروریزم" دستور حمله به افغانستان را صادر نمود تا بتواند از این طریق در کشورهای ازبیکستان، تاجکستان، قزاقستان و قرقیزستان پایگاه نظامی خود را دایر کند.

«جنگ بزرگی در آسیای مرکزی، ظاهراً "علیه تروریزم بین المللی" به دست دولتی آغاز شده که تروریزم بین المللی را به عنوان بخشی از دستور کار سیاست خارجی خود پناه می دهد. به عبارت دیگر، توجیه اصلی آغاز جنگ به کلی ساختگی بوده است. دولت امریکا، دانسته و آگاهانه، مردم خود را گمراه کرده است.

به یاد داشته باشیم که تصمیم گمراه کردن مردم امریکا فقط چند ساعت پس از حمله های تروریستی به مرکز تجارت جهانی گرفته شده بود. بدون مدرک تأیید شده ای، از پیش به اسامه انگ "مظنون اصلی" زده شده بود. دو روز بعد، در روز پنجشنبه 13 سپتامبر - در حالی که تحقیقات اف بی آی تازه آغاز شده بود - رئیس جمهور بوش قول داد که «جهان را به سوی پیروزی رهبری کند.»

افزون بر این، تمام اعضای کنگره امریکا - به جز یک صدای صادق و با جرات در مجلس نمایندگان - از تصمیم دولت در مورد وارد شدن به جنگ پشتیبانی کردند. اعضای مجلس نمایندگان و مجلس سنا از طریق کمیته های مختلف به گزارش های محرمانه رسمی و سندهای اطلاعاتی دسترسی دارند که بی هیچ تردید نشان می دهد که مسئولان دولت امریکا پیوندهای مستحکمی با تروریزم بین المللی دارند. اینان نمی توانند بگویند "خبر نداشتیم" در واقع، بیش تر این مدارک در دسترس عموم است.» (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 68 و 69)

میشل شوسو دوفسکی در جای دیگر چهره پنهان شده امپریالیزم امریکا این طوری بر ملا می سازد:

«وجود "محور آی اس آی - اسامه - طالبان" قولی است که جملگی بر آنند. روابط میان آی اس آی و ادارات دولتی امریکا، از جمله سیا، هم کاملاً هویداست. دولت های پیاپی امریکا از آی اس آی پاکستان به عنوان "واسطه" استفاده کرده اند. این دستگاه اطلاعاتی - نظامی، هسته حمایت نهادی از القاعده اسامه و طالبان را تشکیل می دهد. بدون این حمایت نهادی، دولت طالبان در کابل به وجود نمی آمد. در مقابل، بدون حمایت استوار دولت امریکا، دستگاه اطلاعاتی - نظامی نیرومندی در پاکستان در کار نبود.....

بنابراین گزارش اداره اطلاعاتی دولت هند (که در تایمز هند آمده است) مرتکبان 11 سپتامبر با آی اس آی پاکستان ارتباط هایی داشتند و این دستگاه هم با مسئولان دولت امریکا ارتباط دارد. از این مطلب چنین بر می آید که چه بسا افراد مهمی در تشکیلات اطلاعاتی - نظامی امریکا از تماس های آی اس آی با محمد عطا "سر دسته" تروریست های 11 سپتامبر، آگاهی داشتند و اقدامی نکردند.

اینکه نکته مذکور به معنای تبانی دولت بوش است یا نه، در آینده با قاطعیت ثابت خواهد شد.....

اما، نکته آشکار این است که این جنگ، "مبارزه با تروریزم بین المللی" نیست بلکه جنگی برای استیلاست و پیامدهای خانمان بر اندازی برای آینده افراد بشر دارد. مردم امریکا آگاهانه و دانسته فریب دولت خود را خورده اند.» (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 85 و 86)

هر گاه سه سال قبل از حمله به برج های دوقلو در 11 سپتامبر مراجعه نمائیم به خوبی می بینیم که جنگ تجاوزکارانه امپریالیزم امریکا سه سال قبل یعنی سال 1999 میلادی به منظور گسترش پیمان نظامی غرب در یوگسلاوی، با پذیرش لهستان، مجارستان و جمهوری چک به آغوش تاتو اعلام گردیده بود.

بنام امپریالیزم غرب و هم پیمانان نظامی اش از حمله تجاوزکارانه و اشغال افغانستان هدفی جز گسترش ساحه نفوذ پیمان نظامی ناتو نداشتند.

در ظرف بیست سال گذشته از یک سو ماهیت ضد انقلابی به اصطلاح دموکراسی رژیم پوشالی به خوبی افشاء گردید، زیرا از همان ابتدای رژیم پوشالی نقاب "دموکراسی" رژیم دست نشانده دریده شد و ماهیت ضد انقلابی و استبدادی اش افشاء گردید. رژیم در مقابل اعتراضات بر حق توده ها ایستاد و به سرکوب قهری شان پرداخت که در هر ولایت چندین نمونه از اعتراضات توده ها و سرکوب قهری رژیم را مردم بخاطر دارند، نمونه بسیار واضح آن اعتراضات توده ئی 8 جوزای 1385 در کابل بود که بیش از صد نفر کشته به جای گذاشت. سرکوب قهری این اعتراضات توده ای تشنه رسوائی رژیم و اربابان امپریالیستی اش را به صدا درآورده است. و از سوی دیگر امپریالیزم امریکا و متحدین نظامی اش از لحاظ نظامی به بن بست خورده و به شکست مواجه گردیدند. لذا امپریالیست های اشغال گر به رهبری امپریالیزم امریکا چاره ای جز مصالحه با طالبان

را نداشتند، و برای بر آوردن اهداف شوم شان حاضر و آماده شدند تا دو باره قدرت را به "تروریست"ها و "قرون وسطایی"ها در افغانستان بسپارند.

امپریالیزم امریکا از سپردن قدرت به طالبان هیچ هدفی جز رشد و حمایت بنیادگرایی در افغانستان را دنبال نمی‌کند. زیرا سیاست خارجی امپریالیزم امریکا به هیچ عنوان به دنبال مهار کردن موج بنیادگرایی نیست، بل که کاملاً بر عکس می‌باشد. یا به عبارت دیگر سیاست خارجی امریکا برای حفظ تروریسم بین المللی تلاش می‌ورزد، نه مبارزه علیه آن. زیرا هدف امریکا از رشد و حمایت بنیادگرایی متشنج نمودن اوضاع کشورهای است که گوش به فرمان امریکا نیستند.

رشد بنیادگرایی در جهان به تامین منافع امریکا خوانایی دارد. تاریخ جهان در ظرف چند دهه ثابت ساخته که رشد بنیادگرایی باعث براندازی دولت‌های غیر مذهبی گردیده و دولت مذهبی را جایگزین آن نموده است.

امپریالیزم امریکا دقیقاً می‌داند که بنیادگرایی اسلامی در کشورهای مانند افغانستان در کوتاه مدت اختلافات قومی، اجتماعی، میلیتی را پدید می‌آورد و توانایی مردم و نیروهای انقلابی را در سازمان دادن علیه نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی را متزلزل می‌نماید. امروز تمامی کشورهای اسلامی مثال برجسته آن است. بنیادگرایی امپریالیزم و در راس آن امپریالیزم امریکا از رشد و حمایت بنیادگرایی اسلامی به عنوان وسیله خلع سلاح جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و جنبش‌های کمونیستی استفاده می‌نماید. روی همین دلیل است که امپریالیزم امریکا طالبان را برای بار دوم در افغانستان حاکم ساخت.

پاورقی:

«تاریخچه مواد مخدر در آسیای مرکزی با عملیات مخفی سیا ارتباط تنگاتنگی دارد. پیش از جنگ شوروی - افغان، تریاک تولید شده در افغانستان و پاکستان به بازارهای کوچک منطقه فرستاده می‌شد. تولید محلی هروئین در کار نبود. در بررسی‌های آلفرد مک کوی پژوهشگر تأیید می‌شود که در دو سال تاخت و تاز عملیاتی سیا در افغانستان «اراضی مرزی پاکستان - افغانستان به بزرگ‌ترین تولید کننده هروئین جهان تبدیل شد که 60 درصد از تقاضای بازار امریکا را تامین می‌کرد. در پاکستان شمار معتادان به هروئین از نزدیک به صفر در سال 1979 ... به 1/2 میلیون تن در سال 1985 رسید - رشد سریع تر از هر کشور دیگری.» (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت‌های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 38)

این نکته را نباید ناگفته گذاشت که در سال 1979 در افغانستان معتادین هروئین در افغانستان اصلاً وجود نداشت، و همین فعلاً شمار این معتادین به بیش از پنج میلیون نفر می‌رسد. این هم یکی دیگر از دست آوردهای امپریالیزم در افغانستان است.

«از تجارت مواد مخدر هلال طلایی در تامین بودجه و ساز و برگ ارتش مسلمانان بوسنی (که از اوایل سال‌های 1990 آغاز به کار کرد) و بعدها ارتش آزادی‌بخش کوزوو (KLA) هم استفاده می‌شد. در واقع، به هنگام حمله‌های 11 سپتامبر، مزدوران تحت حمایت سیا داشتند در صفوف تروریست‌های KLA - NLA به مقدونیه حمله می‌کردند.» (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت‌های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 43)

به قدرت رسیدن دوباره طالبان

در افغانستان

و بازی های پشت پرده اشغالگران امریکایی

قسمت سوم: روابط پاکستان با طالبان

قبل از این که به روابط پاکستان و طالبان به پردازیم، بهتر است که ابتدا مختصراً نظری به چگونگی تشکیل پاکستان و رشد بنیادگرایی در این کشور بیندازیم.



دولت استعمارگر بریتانیا با استفاده از کشمکش های قومی، نژادی، و اختلافات دینی و فرهنگی هندوستان به خوبی توانست این کشور را تحت مستعمره خود در آورد. بعد از این که هندوستان به مستعمره انگلیس درآمد نه تنها که این اختلافات فروکش نکرد، بل که استعمار انگلیس آن را بیش تر از پیش شعله ور ساخت. خیال استعمار انگلیس از این ناحیه در هندوستان راحت بود، زیرا این اختلافات و کشمکش ها میان مذاهب گوناگون اجازه شورش علیه سیطره و نفوذ انگلیس را به ساکنان شبه قاره هند نمی داد. استعمار انگلیس به این خیال بود که می تواند از این طریق هندوستان را چند صد سال زیر مستعمره خود نگاه دارد، اما این خیال باطل جامعه عمل نپوشید و هندوستان در جنگ دوم جهانی استقلال خود را از بریتانیای کبیر گرفت.

هم زمان با استقلال هندوستان بنگال شرقی و غربی که عموماً مسلمان نشین بودند، تحت رهبری محمد علی جناح علیه هندوستان قیام نمودند و خواهان استقلال خویش گردیدند، در

سال 1947 میلادی این قیام نتیجه داد و دولت پاکستان پا به عرصه وجود گذاشت. بعد از مدتی بنگلادیش از پاکستان جدا شد.

پاکستان اولین کشور اسلامی در جهان است که زیر نام اسلام شکل گرفته است. این کشور از همان بدو پیدایش با بنیادگرایی اسلامی رشد نمود و تا امروز نیز به همین ترتیب پیش رفته است. وجود احزاب اسلامی تند رو جمعیت العلماء و جماعت اسلامی (جماعت اسلامی تحت رهبری مولانا فضل الرحمن رهبر طالبان پاکستان و داماد مولانا صوفی محمد بود) در پاکستان و تشدید مخالفت های مرزی در کشمیر میان هندوستان و پاکستان توسط این احزاب با حمایت کامل امپریالیزم غرب، استحکام و رشد پاکستان را در زمینه اقتصادی فراهم نمود.

بعد از این که پاکستان از هندوستان استقلال خود را به دست آورد، خط دیورند که در زمان امیر عبدالرحمن خان به هندوستان واگذار گردیده بود، به پاکستان متعلق گردید. این یگانه مشکل پاکستان با افغانستان بود. اما این مشکل تا زمان صدارت داود مشکل جدی محسوب نمی گردید.

بعد از ترور نادر غدار توسط عبدالخالق در سال 1933 میلادی (1312 خورشیدی) ظاهر شاه به سلطنت رسید، اما ظاهر خان هرگز در کار حکومت دخالت نکرد، و گرداننده اصلی حکومت ظاهر هر دو کاکایش (هاشم خان و شاه محمود) بودند. در سال 1953 میلادی (1332 خورشیدی) ظاهر خان حکومت را به پسر کاکای خود داود واگذار نمود. داود به سبک یک مستبد با تمام آزادی های دموکراتیک به مخالفت برخاست. او فقط به فکر

تقویت ارتش و دست‌گاه حاکمه دولت با استفاده از کمک‌های خارجی بود. از آن‌جائی که او شدیداً مدافع شوونیسم پشتون بود با پاکستان در خصوص مسئله پشتونستان باب مخاصمه را گشود. از این زمان روابط افغانستان و پاکستان کاملاً به تیره‌گی گرائید.

بعد از تسلط رویونیسم خروشچفی بر دولت و حزب کمونیست بلشویک شوروی، و سفر خروشچف و بولگانین در سال 1955 میلادی به افغانستان، این کشور میدان تاخت و تاز و رقابت جدی میان امپریالیست‌های غربی و سوسیال امپریالیزم نوخاسته قرار گرفت. و افغانستان روز به روز متمایل به سوسیال امپریالیزم شوروی گردید. و وابسته شدن هیأت حاکمه افغانستان به سوسیال امپریالیزم شوروی زمینه‌ساز استحکام و گسترش پایه‌های بورژوازی کمپرادو بیروکرات به تزارهای نوین گردید و سوسیال امپریالیزم با برقراری روابط سیاسی، فرهنگی و نظامی توانست که زمینه‌های مساعدی برای تطبیق سیاست‌های استعماری و توسعه‌طلبانه خود در افغانستان جستجو نماید و ارتش افغانستان را تحت کنترل خود قرار دهد. چنان‌چه روابط تجاری افغانستان با شوروی در سال 1950 میلادی (1329 خورشیدی) ده فیصد مجموع تجارت خارجی را در بر می‌گرفت، اما در سال 1960 میلادی (1339 خورشیدی) به شصت فیصد رسید.

زمانی که ظاهرشاه تصمیم گرفت که خود شخصاً اداره امور را بدست گیرد و داود را وادار به استعفاء نمود، افغانستان در چنگال مشاورین سوسیال امپریالیزم قرار داشت. از سال 1964 میلادی (1343 خورشیدی) دوره ده‌ساله "دموکراسی تاجدار" شهنشاهی در افغانستان آغاز گردید.

در سال 1964 میلادی رژیم شاهی با اعلان دموکراسی و ایجاد لوی جرگه، قانون اساسی را در افغانستان تصویب و تنفیذ نمود. تنفیذ قانون اساسی عقد نامیمون میان فیودال بیروکرات و بورژوازی بیروکرات و به رسمیت شناختن منافع امپریالیست‌ها در افغانستان بود.

از زمان ایجاد لوی جرگه و تنفیذ قانون اساسی مردم زحمت‌کش کشور به آن به سوء ظن و شک و تردید نگاه می‌کردند. با آن‌که در قانون اساسی رژیم ستم شاهی تنفیذ قانون احزاب پیش‌بینی شده بود، اما چنین قانونی هیچ‌گاه جامه عمل نپوشید. با آن‌هم گروه‌های سیاسی تحرک جدی یافتند، در تظاهراتی که از طرف روشنفکران بوقوع پیوست داکتر یوسف از هر طرف مورد حمله و انتقاد قرار گرفت. در روزهای اول دموکراسی قلبی ظاهر شاهی طشت رسوایی رژیم بر زمین افتاد و تظاهرات به‌خشن‌ترین شکل به گلوله بسته شد و روز سوم عقرب 1343 خورشیدی را آفرید.

در جدی 1343 خورشیدی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بر پایه طبقاتی بورژوازی کمپرادور بیروکرات وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی ایجاد گردید.

در 13 میزان 1344 خورشیدی "سازمان جوانان مترقی" به مثابه پیش‌روترین و درعین حال گسترده‌ترین جنبش ضد ارتجاع، امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم در کشور قد برافراشت.

عکس‌العمل ارتجاع فئودالی در قبال این اوضاع، بصورت جنبش ارتجاعی مذهبی - سیاسی تبارز نمود که از حمایت محافظه‌کاران دربار ستم شاهی، و پشتیبانی علنی ارتجاع منطقه و عرب و هم‌کاری مستقیم امپریالیسم غرب برخوردار بود.

در اوایل سال 1965 میلادی در پوهنتون کابل جنبش ارتجاعی مذهبی - سیاسی به نام "جوانان مسلمان" پدید آمد که بعداً بنام اخوان المسلمین مسمی گردید و مرکز آن پوهنحی شرعیات بود و از لحاظ نظریاتی از حسن‌البناء، مودودی پاکستانی و سید قطب و محمد قطب مصری الهام می‌گرفتند.

این جریان سیاسی - مذهبی از همان آغاز بنیان‌گذاری‌اش آغشته با بنیادگرایی غلیظ مذهبی بود. آن‌ها در همان زمان خواهان بسته شدن مکاتب زنانه بودند و با زنانی که به مکاتب می‌رفتند رفتار غیر انسانی داشتند. چنان‌چه آن‌ها در همان زمان از هیچ‌گونه جنایاتی از قبیل پاشیدن اسید بالای زنانی که ملبس به لباس مدرن بودند، دریغ نکردند. این عمل کرد خائنانه‌شان موجب گردید که زنان بسیج گردیده و علیه شان تظاهرات نمایند.

در سال 1968 میلادی (1347 خورشیدی) تظاهرات روشنفکرانه نیز سرکوب گردید و تعداد زیادی روانه زندان شدند. در 29 جوزای سال 1351 خورشیدی (19 جون 1972 میلادی) اخوانی‌ها به کمک صدراعظم وقت (موسی شفیق) زمینه هرج و مرج بین پوهنتون را توسط غند ضربه با لباس ملکی اخوانی بوجود آوردند تا، انقلابیون را سرکوب نماید که با تاسف رهبری شعله جاوید متوجه این توطئه نگردیده و سیدال‌سخندان

قربانی این استباه بزرگ شده و بدست کثیف گلبدین کشته شد. با تأسف که این حادثه سرآغاز فروپاشی شعله جاوید گردید. در آن زمان اخوان المسلمین از طرف موسی شفیق مستقیماً حمایت می شد و این حمایت در اصل زمینه مساعدی برای مداخله رژیم پوشالی بوجود آورد تا یک تعداد از نیروهای انقلابی و اخوانی را بازداشت نماید.

بعد از مسئله پنجشیر و کودتای داود یک عده دیگر از اخوانی ها به شمول ربانی و گلبدین به پاکستان پناهنده شدند و مورد استقبال رژیم بوتو قرار گرفتند. این حرکت اخوانی ها زمینه مساعدی را برای جلوگیری از توسعه طلبی روس ها برای امپریالیست ها تحت رهبری امپریالیزم امریکا بوجود آورد.

امپریالیزم امریکا جداً دست اندرکار هم کاری های اقتصادی و نظامی با اخوانی ها برای سازمان دادن مجدد آن ها شد، امپریالیزم امریکا و پاکستان از اخوان المسلمین به عنوان به ترین نیرو برای فشار به رژیم داود استفاده نمودند، در این شرایط کمک های وافر مالی خویش را برای سازمان دهی و مسلح کردن شان واریز نمودند.

بعد از اینکه کودتای امریکائی ها در افغانستان توسط میوندوال به شکست مواجه شد و هاشم میوند وال صدر اعظم و رهبر جریان مترقی دموکرات که اخبار مساوات را انتشار می داد به اثر توطئه ک ج ب با چند تن از دوستانش زیر نام کودتا دستگیر گردیدند، امپریالیزم امریکا متوجه شد که رقیبش (سوسیال امپریالیزم شوروی) از وی در افغانستان سبقت بسته، بناءً به فکر تجهیز و بسیج اخوان المسلمین به کمک دولت پاکستان گردید.

دولت پاکستان نیز می خواست که به کمک اخوان المسلمین دولت داود را تحت فشار قرار دهد تا از موضعش در قبال خط دیورند و مداخله در امور داخلی پاکستان بگذرد. لذا دولت پاکستان همراه با امپریالیزم امریکا در داخل افغانستان با اخوان المسلمین برای متشکل شدن شان هم کاری نمودند. خواست شان این بود که آن ها از داخل افغانستان دست به اقداماتی بزنند. این طرح و پلان شان توسط پولیس مخفی داود کشف گردید و بیش از دوصد نفر اعضای اخوان المسلمین توسط پولیس بازداشت شدند. بعد از خنثی شدن این طرح دولت پاکستان به هم کاری امپریالیزم امریکا در سال 1975 میلادی (1354 خورشیدی) یک عده از اخوانی های که در پاکستان پناهنده شده بودند با پول و سلاح مجهز نموده و به داخل افغانستان روان نمودند. داود موفق گردید که به حملات شورشیان پاسخ مناسب بدهد و قیام شان را به شکست مواجه سازد. در جریان جنگ مسلحانه عده ای از اخوانی ها کشته و زخمی و تعدادی بازداشت گردیدند، و بقیه به پاکستان گریختند تا زمان کودتای هفت ثور 1357 خورشیدی زیر نظر دولت پاکستان بودند.

زمانی که کودتای 7 ثور 1357 بوقوع پیوست، دیگر رمقی در نهاد اخوان المسلمین باقی نمانده بود. با کودتای 7 ثور 1357 خورشیدی پیوند پاکستان با اخوان المسلمین تنگ تر شد. در این زمان سیا ب فکر بوجود آوردن ارتشی از اسلام گرایان علیه رژیم کودتای 7 ثور گردید. از آغاز 1979 (1358) کمک فراوان امپریالیزم امریکا به جهادی ها همراه شد. عربستان سعودی و پاکستان خواهان دخالت بیش تر امریکا در مسائل افغانستان شدند. بهره گیری از جهادی ها برای فروپاشی شوروی در سال 1979 عینیت یافت، ایالات متحده امریکا، پاکستان و عربستان سعودی بطور رسمی توسط باندهای خائن جهادی در افغانستان در تدارکات جنگی علیه رژیم تره کی شدند.

در جریان جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم شوروی، CIA با استفاده از دستگاه اطلاعات نظامی (ISI) پاکستان به عنوان "واسطه" در آموزش جنگ های چریکی احزاب جهادی نقش موثری بازی نمود. آموزش چریکی احزاب جهادی تحت نظر سیا و آی اس آی پاکستان با آموزش های دینی در آمیخته بود.

در سال 1981 میلادی (1360 خورشیدی) مدارس مذهبی پاکستان به روی طلبه های افغانستانی باز شد. این مدارس با هم کاری ISI پاکستان و پشتیبانی مالی عربستان سعودی و هم کاری امپریالیزم امریکا ایجاد گردید و سال به سال گسترش یافت. در آن زمان امپریالیزم امریکا طلبه های این مدارس دینی را بهترین نیروی حاضر و آماده خدمت برای خود در آینده افغانستان تشخیص نموده بود. روی این ملحوظ بطور غیر مستقیم از مدارس مذهبی پشتیبانی و حمایت نموده و مرتباً و منظمماً عربستان سعودی را تشویق به کمک های مالی به مدارس مذهبی می نمود.

دولت پاکستان و به خصوص دستگاه اطلاعات نظامی اش به رشد و گسترش این مدارس کمک شایانی نمودند و از تحریک طالبان در مدارس دینی حمایت نموده تا این که ایشان را با حمایت مستقیم ایالات متحده امریکا در سال 1995 میلادی (1374 خورشیدی) وارد کارزار معرکه سیاسی افغانستان نمودند.

بعد از واقعه هشت ثور 1371 خورشیدی، جنگ های ارتجاعی داخلی خانمان سوز میان احزاب جهادی منجر به صف بندی مجدد میان احزاب جهادی و ملیشه های بدنام گردید. در حقیقت این صف بندی و جنگ های ارتجاعی خانمان سوز بعد از هشت ثور 1371 خورشیدی بیان گر ادامه تضاد میان امپریالیزم امریکا و متحدینش با امپریالیزم روسیه و متحدینش بود. در این زمان، امپریالیزم امریکا، دولت پاکستان و عربستان سعودی از گلبدین و دار و دسته اش به حمایت برخاستند، زمانی که ناکارایی گلبدین برای امپریالیزم امریکا و دولت پاکستان و عربستان سعودی به اثبات رسید، به سازماندهی سیاسی - نظامی طلبه های مدارس دینی در پاکستان پرداختند.

پاکستان که منتظر چنین روزی بود دست اندر کار شد و طالبان را وارد جنگ ارتجاعی داخلی افغانستان گردانید. افسران نیروی نظامی پاکستان از اولین عملیات شان یعنی همان عملیات سپین بولدک در رهبری فعالیت های جنگی و ترکیب نیروهای رزمی آن ها سهم داشتند و بصورت عمده از همین کانال های سیاسی و نظامی حکومتی و غیر حکومتی پاکستان بود که به تدریج مجاهدین اسلامی عرب و غیر عرب از کشورهای مختلف اسلامی برای حمایت از "طالبان" به افغانستان سرازیر شدند.

در تشکیل تحریک طالبان، ملاها و طلاب مدارس دینی مناطق پشتون نشین دوطرف مرز افغانستان و پاکستان دست داشتند، اما نقش اساسی در تشکیل تحریک طالبان را دولت پاکستان بازی نمود. علاوه بر دولت پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی نیز مستقیماً در شکل دهی طالبان سهم گرفتند و آن ها را مورد حمایت مالی و نظامی خویش قرار دادند. به این طریق طالبان توانستند که در 27 سپتمبر 1996 کابل را تصرف نموده و به حاکمیت سیاسی مجاهدین پایان دهند و امارت اسلامی را با خشن ترین شیوه شوونیسم جنسیتی و میلیتی برقرار سازند.

طالبان در دوران حاکمیت امارت اسلامی شان بنیادگرایی مذهبی را به سرحد جنون مذهبی رساندند. این عمل کرد طالبان نه تنها که مورد تأیید امپریالیزم امریکا قرار داشت، بل که عربستان سعودی، امارات متحده و دولت پاکستان نیز از این بنیادگرایی حمایت نمودند.

زمانی که امپریالیزم امریکا نتوانست توسط طالبان ساحه نفوذش را گسترش دهد و نفت و گاز آسیای میانه را بدست آورد تصمیم به اشغال افغانستان گرفت. حادثه 11 سپتامبر 2001 بهترین روپوشی برای تجاوز و اشغال افغانستان برای امپریالیزم امریکا گردید. امریکا در هفتم اکتوبر 2001 از طریق هوا و زمین به افغانستان حمله نمود و تمامی باندهای خائن و مرتجع احزاب جهادی و ملیشه های بد نام به عنوان نیروی زمینی نیروهای اشغال گر عمل نمودند و بالاخره طالبان متواری گردیده و به پاکستان پناهنده شدند. افغانستان به اشغال امپریالیست ها تحت رهبری امپریالیزم امریکا در آمد. امپریالیزم اشغال گر امریکا به شکل دهی نظام دست نشانده خود پرداخت. گرچه دولت پاکستان با اشغال گران امپریالیست همنا گردیده و ظاهراً در بازسازی اشغال گرانه در افغانستان سهم گردید، اما بهترین پناهگاه امن برای طالبان محسوب می گردید. طالبان متواری برای چند سال بطور آرام در پاکستان زندگی را سپری نموده و در ضمن به تنظیم و تجهیز نیروهای شان نیز پرداختند. و در سال 2004 میلادی تعدادی از نیروهای نظامی طالبان به افغانستان آمدند و آهسته آهسته در روستاها جایگزین گردیدند. گرچه دولت پاکستان تعدادی از طالبان بشمول ملا برادر را بازداشت نمود و بعضی ها را به امریکایی ها تسلیم نمود که به زندان گوانتانامو منتقل گردیدند، با آن هم شورای کویته و شورای پیشاور علناً و منظم کارهای سیاسی نظامی شان را پیش می بردند. طالبان در داخل پاکستان نه تنها مورد حمایت احزاب اسلامی پاکستان، بل که مورد حمایت سازمان اطلاعاتی نظامی (ISI) پاکستان نیز قرار داشتند.

طوری که قبلاً هم بیان داشتیم که پاکستان کشوریست که بر بنیاد اسلامی شکل گرفته و بنیاد گرایی افراطی در تار و پودش گره خورده است، امروز در داخل پاکستان احزاب و سازمان های افراطی از قبیل گروه صحابه و... وجود دارند که بر مساجد اهل تشیع حمله می کنند و نماز گزاران را به خاک و خون می کشند. به همین ترتیب مدارس پاکستان برای اتباع افغانستان در حکم دامی است برای پیاده نمودن اهداف شوم پاکستان و امپریالیزم امریکا.

دولت پاکستان در ظرف بیست سال اشغال کشور مرتباً از طالبان و القاعده حمایت نموده است. البته حمایت وی از ایشان بدون لزوم دید امپریالیزم امریکا نبوده است. تا زمانی که موجودیت اسامه بن لادن برای امریکایی ها مفید بود، دولت پاکستان با تمام قدرت از وی حمایت نمود و او را در

پاکستان جا داد، زمانی که امپریالیزم امریکا تشخیص نمود که دیگر موجودیت اسامه به نفعش نیست، دولت پاکستان در کشتن اسامه بن لادن با امپریالیزم امریکا همکاری نمود، و اجازه داد تا طیارات امریکایی به آسانی او را مورد هدف قرار دهد و بقتل رساند. گرچه در طول بیست سال اشغال افغانستان مناسبات بین پاکستان و امریکا - به خاطر نقش بیشتر هند در افغانستان - تا حدودی به تیرگی گرائید و امریکا، پاکستان را در لیست خاکستری شامل نمود که این حرکت امریکا دولت پاکستان را به سوسیال امپریالیزم چین نزدیک ساخت، اما با آن هم دولت امریکا تلاش نمود تا از پاکستان بعنوان "واسطه" استفاده نماید. بخصوص از سال 2010 میلادی به این طرف با شروع مذاکرات بین طالبان و امریکا.

گرچه با تمرکز دفتر سیاسی طالبان در دوحه قطر قبل از امضاء "توافق نامه صلح" و تعیین ملا برادر به حیث مسئول آن دفتر در قطر، تاثیرگذاری مستقیم پاکستان روی طالبان کمتر شد، اما تاثیر گذاری پاکستان روی شورای کویته، شورای پشاور و شبکه حقانی کماکان مستقیماً موجود بود. بناءً نقش پاکستان بعنوان دوستان طالبان کماکان از اهمیت برخوردار بوده و هست.

دولت پاکستان در مذاکرات میان طالبان و امپریالیزم امریکا دقیقاً توانست نقش محوری را بازی نماید. گرچه نتوانست نمایندگی طالبان را در مذاکرات دوحه بدست بگیرد، اما توانست طالبان را به میز مذاکرات هم با امریکایی‌ها و هم با رژیم دست‌نشانده شاه‌شجاع چهارم - اشرف غنی - بکشاند.

با آن که دولت پاکستان در لیست خاکستری تحریمات بین المللی قرار گرفته بود و احتمال ارتقای آن به لیست سیاه می‌رفت، اما با آن هم دولت امریکا نقش معینی برای دولت پاکستان در "پروسه صلح" در نظر گرفت، به نحوی که می‌توان نقش دولت پاکستان را بعد از دولت امریکا در "پروسه صلح" با اهمیت و مهم‌تر از نقش دولت قطر تلقی نمود.

گرچه نقش میزبانی دولت قطر در امضاء "توافق نامه صلح" میان طالبان و امریکایی‌ها از نقش دولت پاکستان کاست و اهمیت آن را نسبتاً کم نمود، اما دولت پاکستان از حمایت طالبان دست بر نداشت و در چندین دوره جنگ طالبان با رژیم مزدور و بخصوص جنگ چندماه قبل طالبان علیه رژیم دست‌نشانده، دولت پاکستان برای تصرف شهرها، طالبان را همکاری نمود.

دولت پاکستان به دوستی طالبان در شرایط کنونی بیش از گذشته نیازمند است. زیرا از یک طرف اتحاد با طالبان را در مقابل هندوستان برای خود ضروری می‌داند و از سوی دیگر رشد بنیادگرایی دامن خودش را گرفته و وی را به مخمسه انداخته است.

جماعت اسلامی که رهبری آن با قاضی حسین احمد پیرو مودودی بود و جمعیت العلماء تحت رهبری مولانا مفتی محمود پدر مولوی فضل الله و به همین ترتیب یک گروه از پان اسلامیت‌های پاکستان بنام انصارالاسلام و یک گروه دیگر در بلوچستان پاکستان و در داخل خاک افغانستان در زمان رژیم دشت‌نشانده اشرف غنی فعالیت داشتند و علیه دولت پاکستان می‌جنگیدند. این نیروها نه به امارت اسلامی کاری داشتند و نه هم با رژیم دست‌نشانده اشرف غنی. فعالیت شان صرفاً مبارزه علیه دولت پاکستان بود. تا همین اکنون این نیروها داخل خاک افغانستان اند. بناءً دولت پاکستان بخوبی می‌داند که طالبان افغانستانی با طالبان پاکستانی میانه خوبی دارند و می‌توانند که در رابطه "صلح" میان شان نقش به سزایی بازی کنند. لذا پاکستان تلاش دارد تا با میان‌جیگری طالبان افغانستانی با طالبان پاکستانی به یک "موافقت نامه صلح" دسترسی پیدا کند. با این کار از درد سر با طالبان پاکستانی رها گردیده و ایشان را به کشمیر روان خواهد نمود و درد سر بیشتری برای هندوستان خلق خواهد کرد.

اکثریت رهبران طالبان بشمول ملا عمر از مدرسه حقانیه اکوه ختک تحت رهبری مولانا سمیع الحق فارغ شده اند.

پاکستان از زمان بنیان گذاری اش تا کنون بهترین بستر برای رشد بنیادگرایی بوده و از این نیرو امپریالیزم امریکا بهترین بهره را گرفته است. بنیادگرایان مذهبی حکم خواجه‌گان حرم‌سرای پاکستان و امپریالیزم امریکا را دارا بوده و دارا هستند. این نیروها نه تنها ضد نیروهای ملی و مترقی اند، بل که دشمن سر سخت کمونیزم به حساب می‌آیند. از همین لحاظ بیش از همه مورد حمایت پاکستان و امپریالیزم غرب قرار دارند.

توده‌های زحمت‌کش شاهدند که امروز امپریالیزم امریکا در همه کشورهای اسلامی بنیادگرایی مذهبی را مورد حمایت قرار داده و می‌دهد، از آن جمله " اخوان المسلمین " در مصر، انجمن حجتیه در ایران، وهابیون حاکم در عربستان، حماس و حزب الله در فلسطین و لبنان، مجاهدین، طالبان و داعش در افغانستان....

حاکمیت نظام تئوکراتیک اسلامی در همه اشکالش چه جهادی، طالبی و یا امریکائی در ضدیت کامل با منافع و خواستهای اساسی توده ها قرار داشته و دارد. حاکمیت تئوکراتیک در حقیقت به معنی سلب کامل حقوق دموکراتیک، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی توده های زحمت کش و بخصوص زنان و تحمیل استثمار شدید و استبداد ارتجاعی خشن و سبانه بر آنها بوده و می باشد. چنین نظامی در حقیقت مورد حمایت کشورهای امپریالیستی و پاکستان قرار دارد.

به قدرت رسیدن دوباره طالبان

در افغانستان

و بازی های پشت پرده اشغالگران امریکایی

قسمت چهارم: روابط روسیه با طالبان



بعد از در گذشت استالین و به قدرت رسیدن رویزیونیسم مدرن در کشور شوراهای، بالفعل خصلت های سوسیال امپریالیستی در کشور "شوروی" نمایان گردید. سوسیال امپریالیسم "شوروی" مستقیماً در رقابت تنگاتنگ با امپریالیسم غرب قرار گرفت. در چنین اوضاع و احوالی حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون علیه این انحراف و ارتداد عمیق و گسترده به مبارزه برخاست. نه تفسیر بیانگر مبارزات جدی و پی گیر حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون علیه رویزیونیسم خروسجفی است.

در این زمان جنبش های آزادیبخش ملی سراسر آسیا، خاورمیانه، شاخ افریقا و امریکای لاتین را فرا گرفته بود. هرچند چین سوسیالیستی تحت رهبری مائوتسه دون از تمامی جنبش های

آزادیبخش ملی حمایت و پشتیبانی می نمود، اما رویزیونیست های مدرن تازه بقدرت رسیده در کشور شوراهای با استفاده از نام لنین و کشور شوراهای توانسته بودند، نفوذ سیاسی شان را بر این جنبش ها اعمال و این جنبش ها را سمت و سوی اصلاح طلبانه رویزیونیستی بدهند. در این گیر و دار مبارزاتی امپریالیسم غرب برای در هم شکستن رقیب و کشیدن خط سرخ در اطراف سوسیال امپریالیسم "شوروی" و چین سوسیالیستی به رشد بنیادگرایی در کشورهای اسلامی پرداخت. تا زمانی که چین بر مبنای خط اصولی حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون حرکت می کرد، جنبش های آزادی بخش ملی کماکان از مسیر اصولی و انقلابی اش منحرف نگردید. بعد از در گذشت مائوتسه دون و کودتای ننگین رویزیونیست های سه جهانی و تسلط رویزیونیسم بر حزب و دولت چین، جنبش های آزادیبخش ملی در کشورهای فوق الذکر از مسیر انقلابی خارج گردیدند و مسیر اصلاح طلبانه و تسلیم طلبانه را در پیش گرفتند.

رشد بنیادگرایی مذهبی توسط امپریالیسم غرب از یک سو و تسلط رویزیونیسم بر حزب و دولت شوراهای و به تعقیب آن تسلط رویزیونیسم بر حزب و دولت بر سر اقتدار چین از سوی دیگر زمینه جدی به انحراف کشاندن جنبش های آزادی بخش ملی را مهیا نمود، و روز بروز این جنبش ها سمت و سوی اسلامی را به خود گرفت.

سوسیال امپریالیزم "شوروی" تا زمان فروپاشی امپراطوری روسیه، با شعارهای کاذبانه و فریبنده سوسیالیزم به تجاوز و اشغال گری می پرداخت و با تربیه و رشد هرگونه بنیادگرایی مذهبی مخالف بود. گرچه در دوران نجیب، سوسیال امپریالیزم "شوروی" به این نتیجه رسیده بود که دیگر با این شعار نمی توان بر افغانستان مسلط گردید، با طرح شعارهای "جبهه ملی پدر وطن" و تغییر نام "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بنام "حزب وطن" و قرارداد "صلح" و "آتش بس" با شورای نظر، تا اندازه های از شعارهایش عقب نشینی نمود و تلاش فراوان کرد تا دو حزب بنیادگرا (جمعیت اسلامی و حزب اسلامی گلبدین) را در محور دولت دست نشانده جمع نماید، اما این تلاش هم به نتیجه ای نرسید و بالاخره در سال 1989 میلادی (خورشیدی) به شکست تن داده و از افغانستان پا پس کشید. بعد از فروپاشی امپراطوری "شوروی" روسیه دیگر از شعارهای کاذبانه سوسیالیستی و کمونیستی دست کشید و خصوصیات امپریالیستی اش به تمام معنی نمایان گشت.

زمانی که طالبان با حمایت امریکا و پاکستان در افغانستان، قدرت سیاسی را قبضه نمودند، امپریالیزم روسیه همراه با کشورهای آسیای میانه با امارت اسلامی طالبان به مخالف پرداختند، و در طول دوران امارت اسلامی علاوه بر این که آن را به رسمیت نشناختند، بل که هیچ گونه هم کاری با امارت اسلامی طالبان نکردند. زیرا امارت اسلامی طالبان اولین کشوری در جهان بود که استقلال چیچین از روسیه را به رسمیت شناخت و با "دولت" چیچین روابط دیپلماتیک برقرار نمود. این حرکت امارت اسلامی افغانستان بیش از پیش خشم دولت روسیه را برانگیخت و با طالبان سرسازش ناپذیر را در پیش گرفت. بعد از این که دولت روسیه بالای "دولت" چیچین لشکر کشی نمود و به سرکوب خونین شان پرداخت تعداد زیادی از اسلامیت های چیچینی به امارت اسلامی پناه آوردند و در جنگ های ارتجاعی خانمانسوز آن زمان در افغانستان به نفع طالبان جنگیدند و تا هنوز تعدادی از این جنگجویان در صفوف طالبان قرار دارند.

بعد از فروپاشی امپراطوری "شوروی" امپریالیزم امریکا یکه تاز میدان گردید و با اعلان حکومت صد ساله بلامنازع خود به هر سو حمله ور گردید، حتی دست پروده های خویش (طالبان) را در افغانستان مورد حمله قرار داد و امارت اسلامی شان را سرنگون نمود.

بعد از سرنگونی امارت اسلامی طالبان، امپریالیزم روسیه کشوری بود که از اشغال افغانستان توسط امپریالیست های اشغال گر به رهبری امپریالیزم امریکا حمایت نمود و آمادگی خود را برای به اصطلاح بازسازی افغانستان تحت رهبری امپریالیزم اشغال گر امریکا اعلان کرد و در "بازسازی" افغانستان شرکت نمود.

امپریالیزم امریکا بعد از اشغال عراق و لیبی، به سوریه حمله نمود، این حمله زمانی صورت گرفت که امپریالیزم روسیه از لحاظ اقتصادی خود را جمع و جور نموده و رابطه ای دوستانه با سوسیال امپریالیزم چین برقرار نموده بود. امپریالیزم روسیه به حمایت از فشار اسد شتافت و در کنار وی برای دفاع از سوریه ایستاد. امپریالیزم روسیه با این حرکت عملاً در تقابل با امپریالیزم امریکا قرار گرفت. تقابل روسیه با امپریالیزم امریکا با رشد و گسترش جنگ طالبان با اشغال گران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم امریکا در افغانستان همنا گردید. در چنین حالتی امپریالیزم روسیه بطور مخفی با طالبان تماس برقرار نمود و به کمک های مالی و تسلیحاتی شان پرداخت. گرچه امپریالیزم امریکا تلاش نمود که این هم کاری روسیه و طالبان را فاش سازد، اما روسیه تمام ادعاهای امپریالیست های اشغال گر غربی، در مورد حمایت روسیه از طالبان را رد نمود.

بعد از این که امپریالیزم امریکا متوجه شد که طالبان با روسیه و چین تماس هایی برقرار نموده و مورد حمایت شان قرار دارند، مستقیماً وارد معامله با طالبان گردید. قبل از این که مذاکرات امپریالیزم امریکا و طالبان شکل کاملاً رسمی را بخود بگیرد، روسیه علناً اظهار نمود:

«چون دولت افغانستان توانایی مبارزه با داعش را ندارد، روسیه از طالبان به خاطر مبارزه با داعش حمایت می نماید.»

از این به بعد روسیه علناً به حمایت طالبان پرداخت. هر چه حمایت روسیه از طالبان بیش تر می گردید به همان اندازه رابطه ایالت متحده امریکا با طالبان نزدیک تر می شد.

زمانی که "مذاکرات صلح" قطر میان طالبان و امریکایی ها در دوحه آغاز شد، سرگی لاووروف وزیر خارجه روسیه به سوریه سفر نمود. در گزارشات خبری، خبرنگار طلوع نیوز علت سفرش را پرسید که در پاسخ چنین اظهار نمود:

«این جا آمدم تا مذاکرات را از نزدیک دنبال کنم.»

این صحبت وزیر خارجه روسیه بدان معنی بود که از حمایت طالبان دست بردار نیست. این حمایت روسیه از طالبان سبب آن شد که امریکایی‌ها قبل از امضای "توافق نامه صلح" با طالبان، به ایشان امتیازاتی بدهند. یکی از این امتیازات خارج ساختن عملی تعداد زیادی از رهبران طالبان از لیست سیاه تحریمات "سازمان ملل متحد" و دولت امریکا بود. همین امتیاز بود که تعداد زیادی از نمایندگان طالبان به شمول ملابرادر در مذاکرات قطر سهم گرفتند. طبق این امتیاز فقط زندانیان آزاد شده طالبان از زندان گوانتانامو حق خارج شدن از قطر را نداشتند، اما بقیه هیأت مذاکره کننده از این حق برخوردار بودند. طبق همین امتیاز بود که هیأت مذاکره کننده طالبان به استثنای زندانیان آزاد شده از زندان گوانتانامو، چه قبل از جریان مذاکرات و چه بعد در جریان مذاکرات مسکو و چه بعد از آن توانستند که به مسکو و جاهای دیگر سفر نمایند.

زمانی که "مذاکرات صلح" میان طالبان و امریکایی‌ها از طرف ترامپ متوقف گردید، هیأت مذاکره کننده طالبان توانستند که به روسیه و چین سفر نمایند.

در سال 1397 خورشیدی (2018 میلادی) "کنفرانس صلح برای افغانستان" از طرف دولت امپریالیستی روسیه برگزار گردید که در آن نمایندگان 10 دولت آسیائی، نمایندگان طالبان، "شورای عالی صلح افغانستان" سفیر رژیم دست‌نشانده اشرف غنی در مسکو و دیپلمات امریکایی مقیم مسکو به عنوان ناظر در این کنفرانس شرکت نمودند. شرکت نماینده ناظر دولت امریکا در کنفرانس مسکو به معنای درهم شکستن روحیه انحصار طلبی مطلق دولت امریکا در ارتباط مسایل جنگ و صلح افغانستان بوده و بیانگر نشانه ضعف دولت امریکا در قبال اوضاع افغانستان بود. کنفرانس مسکو مشخص کننده آن بود که امپریالیزم روسیه از منافعی در افغانستان نمی‌گذرد و امپریالیزم امریکا نیز نمی‌تواند منافع روسیه را در افغانستان نایده بگیرد.

روسیه حین دید و بازدید از هیأت مذاکره کننده طالبان، از آن‌ها استقبال نمود و وعده هم‌کاری را به طالبان داد. امپریالیزم روسیه مانند امپریالیزم امریکا خواهان دور نمودن طالبان از پان اسلامیزم بوده و می‌باشد. تمامی هم‌کاری‌های روسیه با طالبان روی این اصل می‌چرخد.

بناءً می‌توان گفت که افزایش روابط بین المللی طالبان ترسیم کننده خط حرکتی طالبان از "تروریسم" امریکایی القاعده و بطور کل پان اسلامیزم ضد امپریالیستی است. همین فاصله گرفتن طالبان زمینه ساز آن گردید که امپریالیزم امریکا با حضورداشت نیروهای نظامی‌اش در افغانستان، قدرت سیاسی را به طالبان تسلیم نماید.

از زمان شروع مذاکرات میان طالبان و امریکایی‌ها تا کنون طالبان نقش مهمی در فروپاشی کل پان اسلامیزم ضد امریکایی، روسی و چین به عهده گرفته اند و همه روزه این نقش عمق و گسترش بیش تری پیدا می‌کند.

گرچه امپریالیزم روسیه قبل از مذاکرات طالبان با امریکایی‌ها و بعد از آن بارها خواستار "خروج مسئولانه قوای نظامی" امریکا و متحدینش از افغانستان گردیده است. در حقیقت منظور روسیه از "خروج مسئولانه قوای امریکایی از افغانستان" عبارت از خروجی بود که برایش دردسر آفرین نباشد، نه چیز دیگر. عدم درد سر آفرینی امپریالیزم امریکا برای امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین زمانی امکان پذیر است که تضاد میان قدرت‌های بزرگ جهانی در سطح جهان و منطقه فروکش نماید و یا در حال فروکش باشد. در حالی که امروز این تضاد میان امپریالیزم امریکا و متحدینش و امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین و متحدین شان در جهان و منطقه نه در حال فروکش، بل که در حال تشدید نیز می‌باشد. لذا هر یک از قدرت‌های بزرگ جهانی تلاش دارند که در افغانستان بتوانند نقش اساسی بازی کنند.

امروز امپریالیزم امریکا طالبان را زیر فشارهای اقتصادی قرار داده است، و دارایی‌های کشور را منجمد نموده است. این بدان علت است که طالبان به خواست امریکایی‌ها گردن نهند، یا به عبارت دیگر قرارداد امنیتی که امریکایی‌ها با رژیم دست‌نشانده امضاء نمودند، طبق توافقات سری طالبان و امریکایی‌ها به رسمیت بشناسند و حداقل به استخبارات امریکایی‌ها اجازه فعالیت در داخل افغانستان بدهند، این از یک سو و از سوی دیگر اشغالگران امریکایی می‌خواهند با این بازی شیطنت آمیز، خود را طرفدار حقوق بشر، حقوق زنان جا زده و باز هم به عوام فریبی به پردازد که گویا آن‌ها مردم افغانستان و به خصوص زنان را فراموش نکرده و از حقوق شان دفاع می‌کنند. همین عوام‌فریبی اشغالگران است که دربار مبارزه علیه "تروریسم" و خصوصاً مبارزه علیه داعش در افغانستان صدا بلند می‌کنند. در شرایط کنونی کشور، حتی یک بچه مکتبی هم به خوبی این موضوع را درک نموده که اشغالگران امریکایی سبب فروپاشی شگفت‌انگیز رژیم پوشالی غنی در افغانستان گردیده اند و با حضور داشت 5800 نیروی نظامی اشغالگر قدرت سیاسی را دو دسته به طالبان تسلیم نمودند. امروز مسدود نمودن دارایی‌های افغانستان بیش تر از همه به مجازات

نمودن مردم زحمت‌کش افغانستان می‌انجامد. این عمل‌کرد به فقر و بی‌کاری دامن زده و زمینه مهاجرت‌ها را فراهم می‌سازد، و از جانب دیگر قیمت تمامی اجناس چند برابر گردیده و زمینه فساد، دزدی و ناامنی را مهیا می‌سازد. به همین ترتیب فرد فرد افغانستانی امروز درک نموده که امریکایی‌ها نه تنها علیه تروریسم مبارزه نمی‌کنند، بل که از تروریسم حمایت می‌نمایند. تا دیروز در افغانستان از داعش علیه طالبان حمایت می‌نمود و در نزد امریکایی‌ها و متحدینش طالبان از جمله بزرگ‌ترین تروریست‌ها بشمار می‌رفتند، اما امروز امپریالیسم امریکا با حضور هزاران نیروی نظامی اشغال‌گر، افغانستان را به همین تروریست‌ها تسلیم نمود. بعد از تسلیمی قدرت سیاسی به طالبان از نظر امریکا و متحدینش فقط داعش در افغانستان تروریست است؟! اشغال‌گران امریکایی به هیچ وجه از افغانستان پا پس کشیدنی نیست. زیرا او می‌خواهد که با بازی‌های شیطنت آمیز و پشت پرده با طالبان از یک جانب متوجه حرکات داعش و القاعده در افغانستان بوده و اگر بتواند جنگ آن‌ها را سمت وسوی ضد روسی، چینی و ایرانی بدهد و از جانب دیگر حرکات روسیه، چین و ایران را زیر نظر داشته باشد.

اشغالگران امریکایی در سال 2015 میلادی (1394 خورشیدی)، جهت ایجاد مشکلات بیشتر برای طالبان، نیروی نظامی داعش را به افغانستان روان نمودند. این نیرو نه تنها مورد حمایت امریکایی‌ها قرار داشت، بل که تحت حمایت رژیم دست‌نشانده غنی نیز قرار گرفت. چنان‌چه داعشیان در شمال کشور که در محاصره طالبان قرار گرفته بودند، رژیم دست‌نشانده غنی به کمک شان شتافت و 150 نفرشان را از مرگ حتمی نجات داد.

امپریالیسم روسیه از این که کشورش و یا کشورهای آسیای میانه از خاک افغانستان مورد تهدید قرار گیرد نگران بود، این نگرانی روسیه با آمدن داعش در افغانستان بیش از پیش افزایش یافت. این وضعیت باعث رابطه طالبان با روسیه گردید و رابطه بین امارت اسلامی و روس‌ها آغاز گردید. در این زمان رهبری تحریک طالبان به عهده ملا اختر محمد منصور بود. او با پوتین در تاجیکستان دیدار نمود. به تعقیب آن ضمیر کابولف نماینده روسیه برای افغانستان و پاکستان با مولوی قاسم مسئول خریداری سلاح امارت اسلامی افغانستان در تماس گردید. بعد از برقراری این روابط ملا قاسم در خواست خریداری سلاح را از روسیه نمود، روس‌ها این پیش‌نهاد نماینده امارت اسلامی را پذیرفتند. بعد از این توافقات، رابطه روسیه با طالبان روز به روز ابعاد وسیع تری به خود اختیار کرد. زمانی که طالبان با هم‌کاری چین و پاکستان منطقه "درقد" که در شمال ولایت تخار موقعیت داشت و با کشور تاجیکستان هم مرز می‌باشد به تصرف خود در آوردند. این حرکت طالبان به نگرانی روسیه افزود، زیرا در این زمان علاوه بر نیروهای بنیادگرای چیچینی سه گروه از بنیادگرایان مذهبی کشورهای آسیای میانه (گروه اسلامی تاجیکستان، حزب اسلامی قرقیزستان و گروه اسلامی طاهر یلداش ازبکستان) در داخل افغانستان یک جا با طالبان فعالیت داشتند. تصرف "درقد" از طرف طالبان کشورهای آسیای میانه بخصوص تاجیکستان را نگران ساخت به همین دلیل نیروهای تاجیکستان هم‌راه با نیروهای نظامی روسیه در سرحد افغانستان دست به مانور نظامی زدند.

در ملاقاتی که بین روس‌ها و طالبان صورت گرفت، جانب روسی حمایت خود را کاملاً از طالبان اعلان نمود و به طالبان پیش‌نهاد کرد که سرحدات کشورهای آسیای میانه مصئون است و طالبان باید جلو پیش‌رفت داعش را در این سرحدات بگیرند، طالبان این پیش‌نهاد روس‌ها را پذیرفتند. به همین ترتیب روس‌ها از طالبان خواستند تا از احزاب اسلامی کشورهای آسیای میانه که در افغانستان فعالیت دارند حمایت نکنند و جلو تحرکات شان را بگیرند. طالبان از این پیش‌نهاد معذرت خواستند و گفتند که در شمال افغانستان تسلط ندارند، هر زمانی که در آن قسمت تسلط یافتند این کار را خواهند نمود. به همین دلیل بود که روس‌ها در جهت دست‌یابی طالبان در شمال کشور با طالبان هم‌کاری نمودند.

بر قراری رابطه طالبان با روس‌ها تضادهای ذات‌البینی امپریالیست‌های اشغال‌گر تحت رهبری امپریالیسم اشغال‌گر امریکا با امپریالیسم روس را شدت بیش‌تری بخشید و امپریالیسم اشغال‌گر امریکا را وادار نمود تا حسب منافع اشغال‌گرانه و هژمونیک‌اش در منطقه هر چه سریع‌تر با طالبان در تماس شود. به همین علت بود که در معاهده "صلح" دوحه هیچ بحثی در مورد "توافق‌نامه امنیتی" اشغال‌گران امریکایی با رژیم دست‌نشانده و هم‌چنین فعالیت استخبارات ایالات متحده در داخل افغانستان به میان نیامد. همین علت بود که نگرانی سنای امریکا را بر انگیخت و خلیل زاد را برای پاسخ‌گویی در این زمینه به سنا فراخواندند. اما این دو موضوع از طرف دولت امریکا به سنا به عنوان دو موضوع سری مطرح گردید و گفتند که سنا می‌تواند به این دو موضوع سری دسترسی پیدا نماید.

امپریالیسم اشغال‌گر امریکا به منظور پیاده نمودن اهداف استعمارگرانه دراز مدت خویش به این نتیجه رسید که باید طرحی را که بارنت روپین (مشاور پیشین ایالات متحده امریکا در امور آسیای جنوبی، استاد دانشگاه نیویورک، افغانستانی‌شناس امریکایی و پژوهشگر ارشد در مرکز هم‌کاری‌های بین‌المللی) در 27 اکتبر 2018 میلادی ارائه نموده بود، پیاده نماید.

بارنت روبین در کاخ سفید با صراحت بیان نمود که: « قدرت اصلی باید به طالبان واگذار شود.» پیاده نمودن این طرح در 24 اسد 1400 خورشیدی (15 آگست 2021 میلادی) زمینه شگفت انگیز واگذاری قدرت از اشرف غنی به طالبان از طرف اشغالگران امریکایی در حضور هزاران سرباز اشغالگر جامه عمل پوشید.

بعد از این که طالبان قدرت را در افغانستان بدست گرفتند، امپریالیزم روسیه گرچه رژیم طالبان را به رسمیت نشناخت، اما سفارتخانه اش را در کابل مسدود ننمود و به روابط دیپلماتیک و دوستانه خود با طالبان ادامه داد. امپریالیزم روسیه نیز مانند امپریالیزم امریکا از یک سو طالبان را تهدید می نماید و از طریق تاجیکستان به جبهه مقاومت پنجشیر کمک می کند و از سوی دیگر با افزودن روابط دیپلماتیک با طالبان از طالبان می خواهد که "دولت همه شمول" را تشکیل نماید. خواست امپریالیزم روسیه از دولت همه "شمول" از طالبان آنست که تعدادی از مزدوران "خلقی"، پرچمی اش را در دستگاه دولت جا دهند. این خواست روسیه در زمان ملاقات پوتین با نماینده امارت اسلامی نیز مطرح گردیده بود. روسیه به طالبان وعده سپرده بود که در ساختار بعدی دولتی، طالبان را کمک می نماید به شرطی که طالبان در پست های کلیدی تعدادی از دوستان شان (خلقی و پرچمی ها) را جا دهند. گرچه طالبان در آن زمان این پیش نهاد روسیه را نپذیرفتند و آن را ماکول به مشوره شورای کویته نمودند. از آن زمان تا کنون هم کاری نزدیک میان روسیه و طالبان ادامه یافته و تا کنون نیز این هم کاری وجود دارد. یکی از دلایل این هم کاری اینست که امروز دولت ازبکستان، امارت اسلامی افغانستان را تهدیدی برای جهانیان نمی داند.

امپریالیزم روسیه مانند امپریالیزم غرب به خوبی درک نموده که برای پیاده نمودن اهدافش نیاز به بنیادگرایی مذهبی دارد، به همین منظور تلاش می ورزد که نگذارد امپریالیزم غرب برای پیاده نمودن اهدافش علیه روسیه از طالبان استفاده نماید. به همین ملحوظ روابطش را با طالبان از قبل گسترده تر خواهد ساخت و طبق وعده ای که داده بود در ساختار دولتی، طالبان را کمک خواهد رساند. کمک روسیه با طالبان به این هم خلاصه نخواهد شد، بل که در زمینه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیز گسترش خواهد یافت. بدین ملحوظ امپریالیزم روسیه مرتباً در تماس با طالبان قرار دارد و به تداوم تماس با طالبان تاکید می ورزد و بر صلح و ثبات در افغانستان تاکید می نماید و اشغالگران امریکایی را مسئول این همه بی نظمی و بی ثباتی در افغانستان می داند.

به قدرت رسیدن دوباره طالبان در افغانستان و بازی های پشت پرده اشغالگران امریکایی

قسمت پنجم: روابط چین با طالبان

بعد از درگذشت مائوتسه دون، رویزیونیست های خزیده در درون حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی چین با یک کودتای خونین قدرت سیاسی را در چین قبضه نمودند. رویزیونیست های سه جهانی بر خلاف سوسیال امپریالیزم "شوروی" به رقابت با امپریالیزم امریکا و تجاوز و اشغالگری نپرداختند، بل که به تصفیه نیروهای کمونیست در حزب کمونیست چین و دولت سوسیالیستی و به رشد اقتصادی رویزیونیستی در چین توجه مبذول داشتند.

سوسیال امپریالیزم چین بعد از کودتای هفت ثور 1357 خورشیدی و اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیزم "شوروی" در مخالفت با سوسیال امپریالیزم "شوروی" برخاست و با امپریالیزم غرب همنا گردید و به رویزیونیست های سه جهانی افغانستانی (سازمان رهایی افغانستان) در جنگ افغانستان کمک های مالی نمود و از لحاظ نظامی نیز ایشان را تجهیز کرد.



سوسیال امپریالیزم چین نه تنها رویونیست‌های "سازمان رهایی افغانستان"، بلکه حزب اسلامی گلبدین را نیز تحت حمایت خود قرار داد و از لحاظ مالی و نظامی این حزب را کمک فراوانی نمود. تا زمان فروپاشی امپراطوری "شوروی" این کمک‌ها ادامه داشت.

بعد از فروپاشی دولت مجاهدین تحت رهبری برهان الدین ربانی و به قدرت رسیدن طالبان توسط دولت پاکستان با حمایت امپریالیزم امریکا، دولت چین از این ناحیه نگران گردید. زیرا او بخوبی می‌دانست که روی کار آمدن طالبان در افغانستان، امپریالیزم امریکا تلاش خواهد نمود که نه تنها مرزهای کشورهای آسیای میانه و روسیه را نا آرام بسازد، بلکه مرز چین را نیز نا آرام خواهد ساخت. رشد بنیادگرایی در افغانستان مسلمانان ایالت سین کیانگ را نیز تحت تاثیر قرار خواهد داد و موجب جنبش‌های بنیادگرایی در سین کیانگ خواهد گردید.

بنای دولت چین از همان ابتدای قدرت گیری امارت اسلامی در سال 1374 خورشید (1995 میلادی) به مخالفت با امارت اسلامی افغانستان برخاست و این دولت را به رسمیت نشناخت.

بعد از واقعه یازدهم سپتامبر 2001 میلادی و سرنگونی قهری امارت اسلامی و اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌های اشغال‌گر به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا سوسیال امپریالیست‌های چین از اشغال کشور حمایت نموده و در "بازسازی" کشور به کمک اشغال‌گران امپریالیست شتافتند. بعد از این که طالبان به سازماندهی مجدد خود پرداختند و علیه اشغال‌گران امپریالیست جنگ‌های چریکی را آغاز نمودند، سوسیال امپریالیزم چین بطور مخفی به حمایت طالبان برخاست و از لحاظ نظامی به تجهیزات نظامی شان پرداخت.

سوسیال امپریالیزم چین از سال 2006 میلادی به این سو با طالبان میانه خوبی را در پیش گرفت. زیرا سوسیال امپریالیزم چین دقیق می‌دانست که بنیادگرایان مذهبی خارجی بشمول حزب اسلامی ترکستان شمالی (گروپ بنیادگرای اسلامی اویغور ایالت سین کیانگ) در صفوف طالبان جای دارند. سوسیال امپریالیزم چین از یک طرف برای درد سر خلق نمودن به امپریالیزم اشغال‌گر امریکا و از طرف دیگر برای خنثی نمودن بنیادگرایی در ایالت سیکیانگ چین طالبان را مورد حمایت قرار داد.

زمانی که امپریالیزم اشغال‌گر امریکا با طالبان وارد مذاکره شد، سوسیال امپریالیزم چین روابطش را با طالبان مستحکم‌تر نمود و بعد از امضای "توافقنامه صلح" میان اشغال‌گران امریکایی و طالبان سوسیال امپریالیزم چین دست بکار شد و هیأت مذاکره کننده طالبان در قطر را به چین دعوت نمود و با ایشان وارد مذاکره گردید و حمایت خود را از طالبان اعلام نمود.

هیأت مذاکره کننده طالبان توانستند در جریان مذاکرات و قبل از مذاکرات به مسکو و دیگر جاها سفر نمایند. زمانی که ترامپ مذاکرات را متوقف نمود، تعدادی از هیأت مذاکره کننده طالبان به روسیه و چین سفر نمودند. در میان هیأت مذاکره کننده طالبان فقط افراد آزاد شده از زندان گوانتانامو حق خارج شدن از قطر را نداشتند و ممنوع‌الخروج بودند.

امپریالیزم اشغال‌گر امریکا از روابط نزدیک طالبان با امپریالیزم روسیه، سوسیال امپریالیزم چین، دولت پاکستان و دولت ایران به خوبی آگاه بود، بر مبنای همین روابط طالبان بود که مذاکرات مستقیم را امپریالیزم اشغال‌گر امریکا با طالبان در دوحه قطر آغاز نمود و روابط طالبان را با کشورهای متذکره زیر نظر گرفت و "توافقنامه صلح" را با طالبان به امضاء رساند.

بعد از فروپاشی رژیم دست نشانده و به قدرت رساندن دوباره طالبان توسط امپریالیزم اشغال گر امریکا و مسدود شدن سفارت خانه های کشورهای اشغال گر به رهبری امپریالیزم اشغال گر امریکا در افغانستان، چین نه تنها که حاضر به مسدود کردن سفارت خانه خود در افغانستان نگردد، بل که به حمایت طالبان پرداخت و روابط دیپلماتیک خود را با طالبان ادامه داد. سوسیال امپریالیزم چین مانند امپریالیزم روسیه مرتباً در تماس با طالبان قرار دارد و به تداوم تماس با طالبان تاکید می نماید و بر صلح و ثبات در افغانستان تاکید می ورزد. چین مانند روسیه از امپریالیزم امریکا در مورد منجمد نمودن دارایی های افغانستان انتقاد نموده و خواهان آزاد سازی پول های افغانستان است و امریکا را مسئول همه بی نظمی و بی ثباتی در افغانستان می داند.

سوسیال امپریالیزم چین مانند امپریالیزم روسیه از این جهت که کشورش از خاک افغانستان مورد تهدید بنیادگرایان مذهبی قرار گیرد نگران است. زیرا حزب اسلامی ترکستان شمالی از جمله احزاب بنیادگرای اسلامی است که در غرب چین توسط تندروان اویغور تاسیس گردیده است و تا کنون به پان اسلامیزم وابستگی کامل دارد و هدف این گروه ایجاد یک دولت مستقل بنام "ترکستان شرقی" در سین کیانگ چین می باشد. این گروه در بدخشان افغانستان توسط امپریالیزم امریکا کمک می گردید. و از سوی دیگر هزاران جنگ جوی بنیادگرای اویغور در سوریه می جنگند، احتمال زیاد وجود دارد که این جنگ جویان توسط امپریالیزم امریکا به افغانستان بیایند و از این طریق درد سر بیش تری برای چین خلق کند.

در تفاهمی که میان سوسیال امپریالیزم چین و طالبان صورت گرفته بود، طالبان در بدخشان جلوی کمک اشغالگران امریکایی را به حزب اسلامی ترکستان شمالی گرفتند. این حرکت طالبان سوسیال امپریالیزم چین را خرسند نمود و طالبان را مورد حمایت بیش تر قرار داد. سوسیال امپریالیزم چین نیز تلاش می ورزد تا توسط طالبان از ورود جنگ جویان اویغوری در سوریه به افغانستان جلوگیری نماید و توسط طالبان مانع فعالیت های بنیادگرایان مذهبی حزب ترکستان شمالی گردد.

سوسیال امپریالیزم چین از این که تعداد اعضای حزب اسلامی ترکستان شمالی در بدخشان افغانستان به هزاران تن می رسد و توسط امپریالیزم امریکا مورد حمایت قرار دارند نگران آنست که امریکا توسط این جنگ جویان ایالت سین کیانگ در مرز چین و افغانستان را نا آرام سازند، و هرگاه جنگ جویان اویغور در سوریه به افغانستان فرستاده شود، تعداد اعضای جنگ جویان حزب اسلامی ترکستان شمالی چند برابر خواهد شد و زنگ خطری برای چین خواهد بود. به همین علت چین تلاش می نماید تا با طالبان روابط خویش را حفظ نموده و آن ها را از پان اسلامیزم دور سازد، و مانع فعالیت حزب اسلامی ترکستان شمالی در بدخشان گردد تا از این ناحیه خطری متوجه چین نگردد. روابط بین المللی کنونی طالبان بیان گر آنست که طالبان مانند دوره اول امارت اسلامی به پان اسلامیزم پابندی ندارند و از آن فاصله گرفته اند. به همین ترتیب سوسیال امپریالیزم چین تلاش می نماید تا از طریق موسسه آقاخان کمک های بیش تری را زیر نام "کمک های بشر دوستانه" به امارت اسلامی افغانستان نماید تا از این طریق حرکات و فعالیت های تند روان اویغور را در بدخشان زیر نظر داشته باشد.

روابط بسیار نزدیک طالبان با دولت چین و سکوت طالبان در قبال سیاست های جاری دولت چین در قبال مسلمانان اویغور در سین کیانگ زمینه ساز آن گردید که دولت چین مسلمانان اویغور را به طور وسیع در سین کیانگ سرکوب نماید.

بنابراین طالبان بعد از این که قدرت سیاسی افغانستان را برای بار دوم به کمک امپریالیزم اشغال گر امریکا بدست گرفتند، به طور هم زمان به سوی یک سیاست غیر پان اسلامیستی "تسلیم طلبانه" در قبال ابرقدرت امپریالیزم امریکا متحدینش و قدرت امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین در حرکت بوده و در حال تبدیل شدن به یک نیروی متعارف تسلیم طلب و سازش کار "اسلامی" با قدرت های امپریالیستی مختلف در یک کشور اشغال شده است.

بنابراین روابط نزدیک طالبان با دولت های روسیه و چین نیز مبتنی بر "ناسیونالیزم" آن ها و در ضدیت با وظایف پان اسلامیستی آن ها در قبال "مسلمانان" چیچینی و اویغوری قرار دارد.

طالبان از زمان شروع مذاکرات با امپریالیزم اشغال گر امریکا تا کنون این سیاست تسلیم طلبانه را ایفاء نموده و نقش مهمی در فروپاشی کل پان اسلامیزم ضد امریکایی، روسی و چین به عهده گرفته اند و این نقش طالبان همه روزه عمق و گسترش بیش تری یافته است. پیش برد این سیاست طالبان به نفع دولت چین است و دولت چین از یک سو خواهان پیش برد این سیاست توسط طالبان اند و از سوی دیگر دولت چین چشم طمع بر

ذخایر معادن افغانستان دوخته است، به همین مناسبت هیأتی به تاریخ 1400/9/3 خورشیدی (2021/10/25 میلادی) برای تشخیص معادن کشور به افغانستان فرستاد.

سوسیال امپریالیزم چین در زمان رژیم دست‌نشانده اشرف غنی نیز بر این ذخایر چشم دوخته بود، چنان‌چه رژیم پوشالی استخراج مس عینک لوگر را به دولت چین قرارداد نمود. دولت چین به هیچ وجه نمی‌خواهد که از منافعش در افغانستان بگذرد و دولت امریکا نیز نمی‌تواند نقش دولت چین و منافع آن کشور را در افغانستان نادیده بگیرد. بناءً دولت چین به هر قیمتی که شده روابطش را با طالبان حفظ خواهد نمود.

سوسیال امپریالیزم چین نه تنها بر معدن مس عینک لوگر دسترسی پیدا خواهد نمود، بلکه تلاش دارد تا قراردادهای استعمارگرانه برای استخراج سایر معادن افغانستان با طالبان به امضاء برساند و سعی به عمل می‌آورد تا برای سهولت بیشتر صدور کالاهایش به افغانستان و ایران به تمویل پروژه‌های بپردازد که در کمیته مشترک سه جانبه میان ایران - چین - امارت اسلامی افغانستان به تاریخ 20 نوامبر 2021، در بخش‌های اقتصاد - زراعت - تجارت راه آهن و سرمایه‌گذاری ایجاد گردید.

کمیته مشترک سه جانبه به توافقاتی از جمله: صادرات آرد و روغن به افغانستان، آغاز تحقیقات تخنیکی در پروژه خط آهن خواف - هرات، ساخت و تمویل خطوط آهن هرات - مزار و واخان - کاشگار، سرمایه‌گذاری مشترک در بخش زراعت، ایجاد اتاق تجارت مشترک میان افغانستان و ایران، سهولت در اخذ ویزه برای تاجران دو کشور، حل مشکلات مواد سوختی برای تاجران، بلندبردن ظرفیت شهرک‌های صنعتی و سهولت در بخش ترانزیت اموال صادراتی افغانستان توسط ایران، دست یافت و بر مبنای همین همکاری سوسیال امپریالیزم چین بود که کمیته سه جانبه میان ایران، چین و افغانستان برای تمویل این خط آهن تشکیل گردید.

به قدرت رسیدن دوباره طالبان در افغانستان و بازی‌های پشت پرده اشغالگران امریکایی

قسمت آخر (ششم): روابط ایران با طالبان



در سال 1357 خورشیدی (1968 میلادی) از یک طرف کودتای باند "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" تحت حمایت مستقیم سوسیال امپریالیزم "شوروی" بوقوع پیوست و از سوی دیگر جنبش‌های توده‌ای در ایران علیه رژیم استبدادی رضا شاه موج فزاینده‌ای یافت. امپریالیزم امریکا از ترس سرنگونی رژیم رضا شاه و افتادن قدرت بدست مردم هراسان گردید و به حمایت آیت الله خمینی که در عراق تبعید بود پرداخت و در داخل، آخندهای ایران را تقویت و حمایت نمود. برای این‌که دست خمینی در مبارزات توده‌ای در داخل ایران بیش‌تر باز باشد و امپریالیزم امریکا بتواند کنترل مبارزات توده‌ای را در ایران بیش‌تر در دست داشته باشد، خمینی را به پاریس انتقال داد. بدین طریق امپریالیزم امریکا موفق گردید که مسیر انقلاب را منحرف نموده و خمینی و دار و دسته‌اش را به قدرت رساند.

امپریالیسم امریکا برای پیاده نمودن اهدافش موثرترین نیرو در کشورهای اسلامی تحت سلطه، اسلام سیاسی را یافته بود. به همین دلیل خمینی و دار و دسته اش را در ایران، احزاب بنیادگرای ارتجاعی را در افغانستان بالاخره تفویض قدرت به طالبان و به تعقیب آن به حمایت از احزاب ارتجاعی اسلامی را در عراق فراهم نمود. از همین طریق بود که به خوبی توانست که به افغانستان و عراق دست اندازی و مداخلات نظامی نموده و بالاخره با تجاوزات نظامی افغانستان و عراق را اشغال نماید.

امپریالیسم امریکا با روی کار آمدن خمینی در قدرت به این خیال بود که ایران مانند عربستان سعودی تغییر خواهد نمود و به مستعمره نفتی ایالات متحده امریکا بدل خواهد گردید، همان طوری در مورد امارت اسلامی طالبان از سال های 1995 الی 2000 فکر می کرد. امروز هم تلاش دارد تا طالبان را مانند خاندان آل سعود مطیع و فرمان بردار خود سازد.

برای امپریالیسم و به خصوص امپریالیسم امریکا در قدم اول منافعش ارجحیت دارد نه چیز دیگر. هر کشور تحت سلطه امریکا (مستعمره یا نیمه مستعمره) که منافعش را در نظر بگیرد ولو مردم سالاری را سرکوب و زنان را به وحشیانه ترین شکل شکنجه نماید، ایالات متحده امریکا و متحدینش در این مورد سخنی نخواهد گفت. همان طوری که زمان قدرت گیری خمینی و دار و دسته اش حرفی در مورد شکنجه وحشیانه زنان از طرف این دار و دسته و نقض حقوق بشر در ایران چیزی نگفت و تمام جنایات طالبان را در دوره اول امارت اسلامی شان با مهر سکوت تأیید کرد.

امپریالیسم امریکا و متحدینش برای رقابت و درهم شکستن رقبیش (سوسیال امپریالیسم "شوروی")، به رژیم بنیادگرای مذهبی ایران متکی گردیدند و از طریق رژیم آخندی ایران به تقویت احزاب ارتجاعی جهادی پرداختند. رژیم آخندی ایران بعد از سقوط رژیم شاهی در 22 دلو (بهمن) سال 1357 خورشیدی به قدرت سیاسی تکیه زد. هم زمان با قدرت گیری خمینی در ایران، بنیادگرایان مذهبی اخوانی که در ایران پناهنده شده بودند، زیر نام جمعیت العلماء فعالیت شان را آغاز نمودند.

یک ماه پس از فعالیت جمعیت العلماء در ایران، به تاریخ سه شنبه 22 حوت 1357 خورشیدی جنگ میان رژیم تره کی و مردم در ولسوالی پشتون زرغون ولایت هرات شروع شد و دامنه آن روز چهارشنبه 23 حوت به ولسوالی غوریان، کشیده شد، شب همان روز رژیم آخندی ایران از فرصت استفاده نموده و چهار گروه به سرکردگی کمال دزد، گل احمد تیزانی، گل احمد کور و شیر آقا چونگر را مسلح نموده و به هرات فرستاد. این چهار گروه صبح روز پنجشنبه 24 حوت از چهار منطقه شهر هرات بالای شهر حمله نمودند و مردمانی که از اطراف و اکناف شهر و حتی ولسوالی ها به سمت شهر آمده بودند، با ایشان هم نوا گردیده و با بیل و کلنگ به شهر هجوم آوردند، فرقه هرات نیز با مردم هم نوا گردیده و علیه نیروهای وابسته به "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به جنگ پرداختند، رژیم ارتجاعی تاب و مقاومت بیش تری نتوانست بیاورد، شهر هرات از کنترل رژیم خارج گردید و مدت سه روز این شهر به استثنای قوماندانی امنیه، محبس و مسجد جامع بزرگ شهر هرات در کنترل مجاهدین بود، بعد از سه روز رژیم دوباره اوضاع هرات را در کنترل خود در آورد. از آن زمان احزاب جهادی و بخصوص احزاب جهادی شیعه تحت حمایت مستقیم رژیم آخندی ایران قرار گرفتند.

بعد از اشغال سفارت امریکا در ایران و گروگان گرفتن دیپلمات های امریکایی روز به روز مناسبات میان امریکا و ایران به تیره گی گرائید، اما کمک رژیم آخندی به احزاب جهادی در افغانستان کم رنگ نگردید.

زمانی که مناسبات رژیم آخندی ایران با امریکا به تیره گی گرائید و مناسباتش با دولت چین و سوسیال امپریالیسم "شوروی" بهتر گردید، در این اثنا دولت آخندی ایران از طریق احزاب وابسته به خود روی "شورای اتفاق" به رهبری سید علی بهشتی فشار وارد کرد تا طبق پالیسی ایران حرکت نماید، زمانی که سید علی بهشتی این موضوع را نپذیرفت، دولت ایران با همکاری احزاب جهادی شیعه وابسته به خود و سپاه پاسداران بالای مناطق "شورای اتفاق" حمله نمود و جنگ داخلی میان احزاب شیعه شعله ور گردید و این جنگ تا زمان فروپاشی رژیم پوشالی ادامه داشت.

همان طوری که امپریالیسم امریکا در زمان امپراتوری سوسیال امپریالیسم "شوروی" بر احزاب ارتجاعی بنیادگرا تکیه نمود، به همان قسم بعد از فروپاشی امپراتوری سوسیال امپریالیسم برای مطیع نمودن کشورهای تحت سلطه به احزاب ارتجاعی بنیادگرا تکیه نمود. گرچه امارت اسلامی را در افغانستان قهرماً سرنگون ساخت، اما به احزاب ارتجاعی بنیادگرای جهادی متکی گردید و به همان شکل بعد از تجاوز نظامی و سقوط رژیم

صدام و اشغال این کشور، دولت را به مذهبیون بنیادگرای عراق سپرد. برای روی کار آمدن یک دولت مذهبی شیعه در عراق دولت ایران با اشغالگران امریکایی در عراق نیز همکاری نمودند و این همکاری رژیم آخندی ایران با بنیادگرایان به قدرت رسیده در عراق تا کنون ادامه دارد.

اینک به روابط دولت ایران با طالبان می پردازیم:

بعد از سقوط جمهوری اسلامی افغانستان به ریاست برهان الدین ربانی و به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان و جایگزینی امارت اسلامی به جای جمهوری اسلامی افغانستان، رژیم آخندی ایران نه تنها که امارت اسلامی را به رسمیت نشناخت، بل که با امارت اسلامی افغانستان به مخالفت پرداخت، چنانچه چند مرتبه در جوار مرز بین ایران و افغانستان میان دولت ایران و طالبان تنشها حتی درگیری های مسلحانه ایجاد گردید.

امپریالیسم امریکا توسط متحدانش یعنی پاکستان و عربستان سعودی از طالبان نه تنها حمایت سیاسی نمود، بل که بطور همه جانبه به کمک مالی طالبان پرداخت. زیرا تأیید طالبان از طرف ایالات متحده امریکا بخشی از "بازی بزرگ" امریکا در رقابت با سوسیال امپریالیسم روسیه برای کنترل ذخایر نفت و گاز ترکمنستان از طریق افغانستان بود. امپریالیسم امریکا از یک طرف به این خاطر از طالبان حمایت نمود که طالبان ماهیت ضد ایرانی و ضد شیعه داشتند و کاملاً هواداران امپریالیسم غرب و بخصوص امپریالیسم امریکا بودند. و از سوی دیگر به اساس تحریم ایران از طرف امپریالیسم امریکا تلاش ایالات متحده امریکا این بود که خط لوله نفت گاز ترکمنستان از ایران عبور نکند، بدین جهت امپریالیسم امریکا از سال 1994 الی 1996 میلادی به حمایت بیش تر طالبان پرداخت.

زمانی که امپریالیسم امریکا به این فکر افتاد که برای پیش برد مقاصد غارتگرانه خود افغانستان را اشغال نماید، به بهانه قرارداد موجودیت لانه تروریسم و پایمال شدن حقوق زنان در افغانستان به این کشور تجاوز نمود و آنرا به اشغال خود در آورد.

بعد از اشغال افغانستان رژیم آخندی ایران با اشغالگران امپریالیست در افغانستان همنا گردیده و در بازسازی مستعمراتی کشور به کمک امپریالیسم امریکا شتافت، و پنجمصد میلیون دالر را به بازسازی مستعمراتی تخصیص داد. دولت ایران در زمان اشغال افغانستان به خوبی می دانست که ایالات متحده امریکا تنها هدفش اشغال افغانستان نیست، بلکه هژمونی طلبی امریکا در خاور میانه و آسیای میانه نیز می باشد و ایالات متحده امریکا می خواهد که با استقرار نیروهای نظامی در افغانستان کشورهای منطقه و به خصوص کشورهایی که با افغانستان مرز مشترک دارند در محاصره خود داشته باشد. یا به عبارت دیگر اشغال افغانستان در حقیقت به منزله زنجیری بود که محاصره روسیه، چین و ایران را در برداشت. بناءً دولت ایران برای به عقب راندن طرح تجاوزکاران امپریالیسم امریکا در ایران به همکاری با اشغالگران امریکایی پرداخت. زمانی که روسیه امپریالیستی در مقابل امپریالیسم تجاوزگر در سوریه ایستاد، ایران فوراً به کمک سوریه شتافت و در پهلوی امپریالیسم اشغالگر روسیه ایستاد، از آن زمان به بعد روابطش را با طالبان عمیق تر ساخت و به طور پنهانی به کمک های مالی و نظامی شان مبادرت ورزید. دولت آخندی ایران بطور مخفی چندین کنفرانس در ایران با طالبان تشکیل داد و از طالبان خواست تا در جنگ سوریه علیه امریکایی ها شرکت نمایند، ایران به طالبان وعده سپرد که از لحاظ مالی و نظامی ایشان را کمک نماید و راه را برای فرستادن نیروهای طالبان در سوریه فراهم می سازند. بعد از امضای "توافق نامه صلح" میان امریکایی ها و طالبان در دوحه، دولت ایران مانند امپریالیسم روسیه و سوسیال امپریالیسم چین در تهران کنفرانسی بطور علنی با تعدادی از هیأت مذاکره کننده طالبان در دوحه دایر نمود و افغانستان را یک کشور اشغال شده و از امریکایی ها بنام اشغالگر یاد نمود و خواهان خروج اشغالگران تحت رهبری امریکا از افغانستان گردید.

بدین ترتیب ایران علناً حمایت خود را از طالبان اعلان نمود. بعد از این کنفرانس نجفی زاده رئیس تلویزیون طلوع در مصاحبه ای که با ظریف وزیر خارجه ایران داشت از وی پرسید که آیا شما طالبان را به عنوان یک گروه تروریستی می شناسید؟ وزیر خارجه ایران با زیرکی این طور پاسخ داد: « چون طالبان در لیست سیاه سازمان ملل شامل است، لذا در لیست سیاه جمهوری اسلامی ایران نیز شامل می باشد.»

نجفی زاده از وی پرسید اگر طالبان در لیست سیاه جمهوری اسلامی ایران قرار دارد پس چرا شما با آن ها رابطه خود را تامین نمودید؟

ظریف در پاسخ گفت: ایران و افغانستان با هم مرز طولانی دارد که در اکثریت این مناطق طالبان حکم روایی می کنند. منافع ملی ایران ما را ناگزیر می سازد تا با طالبان رابطه خود را تامین نمائیم.

در این مصاحبه وزیر خارجه ایران در حقیقت حمایت خود را از طالبان اعلان نمود. با همین دلیل بود که دولت ایران در زمان پیش روی طالبان، برای سقوط ولایات غربی افغانستان طالبان را هم کاری نمود. با فروپاشی شگفت انگیز رژیم دست‌نشانده اشرف غنی و سپردن دوباره قدرت به طالبان توسط امپریالیسم اشغالگر امریکا، دولت ایران روابط دیپلوماتیک خود را با طالبان حفظ نمود و سفارتش را در افغانستان مسدود نکرد. هم کاری ایران با طالبان از این جهت است که ایران از طرف افغانستان عمیقاً نگران است.

اولین نگرانی ایران از داعش است. زیرا ایران در عراق و سوریه علیه داعش جنگیده است. ایران این مسئله را به خوبی درک می‌کند که خرابی مناسبات میان ایران و طالبان، زمینه مساعدی را به امریکایی‌ها فراهم می‌سازد تا مرزهای ایران را توسط داعش ناآرام بسازد و درد سر بیش‌تری برایش خلق نماید.

دومین نگرانی ایران از جندالله ایران به رهبری محمد ظاهر بلوچ (جانشین عبدالملک ریگی) است. زیرا گروه جندالله ایران در سرحدات ولایت نیمروز فعالیت دارند و مسلحانه علیه دولت ایران می‌جنگند و روابط دوستانه با طالبان دارند. حتی در دوران مذاکرات دوحه، امریکایی‌ها از طالبان خواستند تا به گروه جندالله ایران در سرحدات افغانستان مزاحمت ایجاد نکنند و طالبان این مسئله را پذیرفتند. همین روابط حسنه طالبان با گروه جندالله ایران بود که آن‌ها طالبان را در سقوط ولایت نیمروز و فراه هم‌کاری نمودند. طالبان تا کنون این مناسبات را با گروه جندالله حفظ نموده‌اند.

دولت ایران برای این‌که بتواند طالبان را راضی نگه دارد، یک هیأت به رهبری نماینده ویژه رئیس‌جمهور ایران به افغانستان فرستاد. بعد از دید و بازدید هیأت مذاکره‌کننده دولت ایران با طالبان، بیش از چهار کمیته مشترک هم‌کاری در بخش‌های اقتصاد، کشاورزی، راه آهن و تجارت و سرمایه‌گذاری میان ایران و افغانستان به تاریخ 20 نوامبر 2021، ایجاد گردید.



دولت ایران خواهان آنست که از طریق این کمیته‌ها مشکلات بازرگانی بین ایران و افغانستان را حل نموده و نه تنها به توسعه این روابط بپردازد، بل که در بخش پروژه‌های توسعه‌ی نیز سرمایه‌گذاری نماید و به این طریق از یک سو سود بیش‌تری بدست آورد و از سوی دیگر مناسباتش را با امارت اسلامی افغانستان دوستانه نگه دارد، تا از در دسر جندالله ایران و داعش در امان بماند.

کمیته‌های کاری میان ایران و امارت اسلامی افغانستان در بخش‌های سرمایه‌گذاری، بازرگانی،

بانکداری، معادن، گمرکات و فرهنگی کارشان را آغاز نموده‌اند. مهمتر از همه که در بخش راه آهن کمیته سه جانبه میان ایران - افغانستان و چین به منظور تمویل خط آهن از خواف - هرات الی مزار، واخان و کاشغر ایجاد گردیده است. در صورت اكمال این خط آهن در کارهای بازرگانی و صادرات و واردات میان افغانستان - ایران و چین سهولت بیشتر صدور کالاهای چینی به افغانستان و ایران ایجاد خواهد گشت.

دولت ایران این مسئله را نیز درک نموده که با بیرون نمودن قوای نظامی اشغالگران از افغانستان، "توافقنامه امنیتی" میان اشغالگران امریکایی و رژیم دست‌نشانده شان هنوز پا برجاست و از سوی دیگر حضور داعش در افغانستان بهانه خوبی برای حضور نظامی دوباره امریکایی‌ها به بهانه مبارزه علیه داعش مانند عراق، در افغانستان است. سپردن قدرت دوباره به طالبان با حضور چندین هزار نیروی نظامی اشغالگران امپریالیست در افغانستان از یک سو، و از سوی دیگر تلاش امریکایی‌ها و ایدئولوگ‌های شان برای نشان دادن این‌که "دست آوردهای بیست ساله" اشغالگران در حال از بین رفتن است، بیان‌گر برگشت دوباره امریکا به افغانستان از لحاظ استخبارتی است و در صورت ضرورت برگشت نظامی نیز غیر ممکن نخواهد بود. این موضوع به نگرانی بیش‌تر ایران مانند کشورهای دیگر منطقه افزوده است. تمامی کشورهای منطقه بشمول ایران این نگرانی را

دارند که امریکایی‌ها با روپوش قرار دادن طالبان و هم‌کاری با داعش و دیگر گروه‌های بنیادگرای اسلامی خارجی اوضاع منطقه را نا آرام ساخته و از این طریق راه را برای ترورهای سازمان یافته و هدفمند به کشورهای منطقه باز می‌کند.

در شرایط امروزی امپریالیزم امریکا برای تغییر رژیم‌های که مورد دلخواش نیست، از شمال افریقا و خاورمیانه گرفته تا آسیای میانه و آسیای جنوبی، از بنیادگرایان مذهبی استفاده نموده و به حمایت شان می‌پردازد. تمامی جنگ‌ها که برای تغییر این رژیم‌ها صورت گرفته توسط این باندهای بنیادگرا به حمایت امپریالیزم امریکا سازماندهی گردیده است. هزینه این جنگ‌ها به مراتب کمتر از هزینه حضور مستقیم نظامی امریکا در کشورهای اشغالی است. لذا امپریالیزم امریکا در شرایط کنونی در تلاش است تا از این طریق وارد جنگ گردد و کشورهای تحت سلطه غیر مطیع را مطیع خود سازد.

کشورهای منطقه بشمول ایران از این ترفندهای امپریالیزم امریکا به خوبی آگاه اند، بناءً تلاش می‌ورزند تا مناسبات شان را با طالبان حسنه ساخته و در جهت "انکشاف و بازسازی" افغانستان به امارت اسلامی کمک نمایند. در چنین حالتی نه تنها یک امپریالیزم، بل که تمامی امپریالیست‌ها بشمول کشورهای منطقه (ایران و پاکستان) از افغانستان بهره‌کشی خواهند نمود، اما نقش اساسی را در این بهره‌کشی باز هم ایالات متحده امریکا به عنوان یک اشغال‌گر بازی خواهد نمود.

به هر صورت چه امپریالیزم اشغال‌گر امریکا و چه تمامی کشورهای امپریالیستی بشمول کشورهای تحت سلطه منطقه به کمک طالبان بشتابند، افغانستان در گودال نا امنی، فقر و فلاکت دست و پنجه نرم خواهد نمود و فقط یک تابلوی مرگ و نابودی از افغانستان را به نمایش خواهند گذاشت.